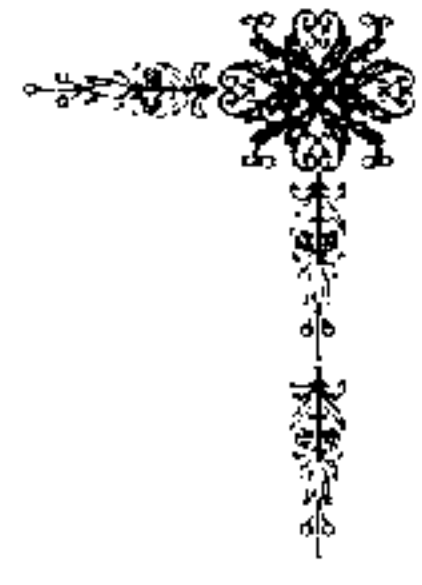


دعا نذره

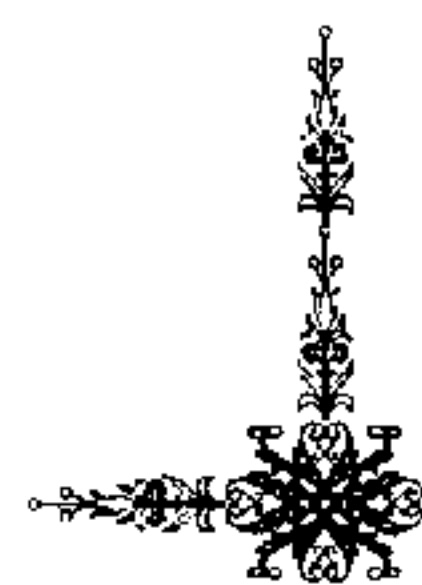
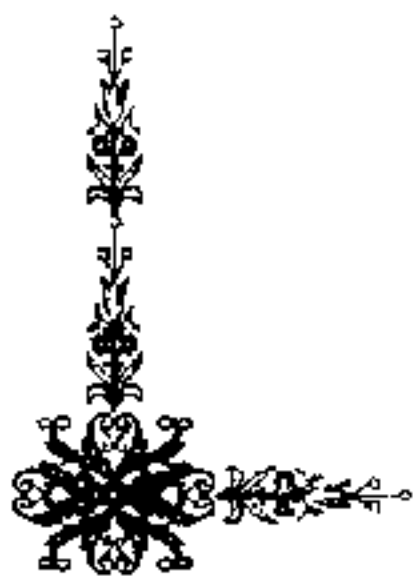
و پاسخ به
تشبّهات و هابیت



علی عبد الکریم الخالدی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ
وَعَلِّمْهُنَا الْحَقَّ الْمُبِينِ



دعای ندبه
و
پاسخ به شبهات و هابیت

علی عبدالکریم الفالادی

الخالدي، علي عبد الكريم،
دعای ندبه و پاسخ به شبهات وهابیت / تحقیق و تالیف علی عبدالکریم
الخالدي . - قم: سلوک جوان، ۱۳۸۷.

ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۵۸-۵۴-۵

۱۴۴ ص.

بها: ۲۰۰۰ تومان

چاپ اول. چاپخانه ظهور

۱. وهابیه - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۲. دعای ندبه. الف. عنوان.

د ۱۹۵ / خ / ۴۱۶ / ۲۹۷

۱۳۸۷ ۷ / خ / ۲۰۷ / ۶ Bp

شماره کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران



انشارات سلوک جوان

قم / ص. پ: ۳۱۸۶ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۰۹۱۲۵۵۱۱۱۰۳ - ۲۹۰۵۲۶۲

نام کتاب	: دعای ندبه و پاسخ به شبهات وهابیت
مؤلف	: علی عبدالکریم الخالدي
ناشر	: سلوک جوان
صفحه آرایي	: کامپیوتر احسان
تیراژ	: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ	: ظهور
نوبت چاپ	: اول زمستان ۱۳۸۷
قیمت	: ۲۰۰۰ تومان
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۵۸-۵۴-۵

«کلیه حقوق محفوظ می باشد.»

فهرست

- سخن مؤلف ۹
- سؤال اول: فراز «قدمته علی انبیائک» خلاف قرآن و عقل و سنت
است ۱۴
- سؤال دوم: معنای جسمیت برای خدا در فراز «أوطأته مشارقک و
مقاریبک» ۱۶
- سؤال سوم: شیعیان و عروج روحانی نبی مکرم اسلام ۱۸
- سؤال چهارم: آیا پیغمبر نسبت به علم غیب آگاهی داشت؟ ۲۰
- سؤال پنجم: آیا آیه مودت و لفظ "ذی القربی" اشاره به اهل بیت پیغمبر
دارد؟ ۲۴
- سؤال ششم: آیا فراز «فکانوا هم السبیل الیک» مخالف قرآن است؟ ۳۰
- سؤال هفتم: با توجه به رسالت جهانی پیامبر آیا امام علی می تواند وارث
علم نبوی باشد؟ ۳۳
- سؤال هشتم: آیا امام علی خلیفه پیغمبر بر حوض کوثر است؟ ۳۶
- سؤال نهم: آیا فراز «وحبل الله المتین» اشاره به امام علی دارد؟ ۳۹

- سؤال دهم: آیا علی بن ابیطالب می تواند معنای صراط المستقیم باشد؟..... ۴۲
- سؤال یازدهم: آیا امام زمان «بقیة الله» می باشد؟..... ۴۶
- سؤال دوازدهم: آیا دعای ندبه حالت تخدیر و سستی در جامعه ایجاد می کند؟..... ۵۴
- سؤال سیزدهم: آیا امام مهدی علیه السلام «باب الله» و درب رسیدن به خداست؟..... ۵۹
- سؤال چهاردهم: جمله «أین وجه الله الذی الیه یتوجه الاولیاء» مخالف قرآن و عین کفر است..... ۶۴
- سؤال پانزدهم: فراز «أین الطالب بدم المقتول بکربلا» با هیچ عقل سلیمی تطابق ندارد..... ۶۷
- پاسخ به شبهاتی پیرامون قیام عاشورا..... ۷۲
- سؤال شانزدهم: چگونه ممکن است که امام زمان علیه السلام فرزند آیات قرآن باشد؟..... ۱۲۱
- سؤال هفدهم: چگونه امام زمان علیه السلام می تواند فرزند سوره یس و الذاریات باشد؟..... ۱۲۷
- سؤال هجدهم: آیا امام زمان علیه السلام می تواند فرزند سوره طور و عادیات باشد؟..... ۱۲۹
- سؤال نوزدهم: «ثم دنی فتدلی...» درباره جبرئیل است و ارتباطی به امام زمان علیه السلام ندارد..... ۱۳۱
- سؤال بیستم: آیا فراز «خلقته لنا عصمةً وملاذاً» مخالف آیات قرآن است؟..... ۱۳۷
- منابع و ماخذ..... ۱۴۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْخُجَّةَ
بِْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى
آلِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ
سَاعَةٍ وَإِيَّاها فَظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا
وَدَليلاً وَعَيْناً حَقِّ تُسْكِنُ
أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمِيتُهُ فِيها طَويلاً

سخن مؤلف

خداوند با خلقت آدم شیخ الانبیاء بر ما شیعیان منت گذارد و آدم و ترک اولای او را دلیلی بر هدایت ما قرار داد. هبوط آدم و زاد و ولد او بر روی زمین همانا و طلوع چهارده ستاره عصمت همان.

چه خوش بهانه‌ایی بود شجره ممنوعه برای هدایت بشریت و روشن شدن چشمها به جمال شجره طیبه.

آری آنجا که خداوند سلسله انبیاء را چراغ راه قدوم قافله بشریت قرار داد و با دستگیری از ابناء آدم به واسطه نجوم هدایت و شمس رحمت، کودکی فکر و عقیده انسانی را در مسیر بلوغ و کمال قرار داد، عدالت و محبت او ملزم می‌نمود که این

قافله بعد از خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله بی ساریان نماند و این شد که بر پیغمبر خود امر نمود: ای محمد صلی الله علیه و آله کنون نوبت به تجلی نور امامت رسیده است بر تو باد که دست علی علیه السلام را والا بری و علی علیه السلام دین را بالا برد.

آری غدیر طلوع خورشید مطلق، امام الحق، کاشف الغسق، هادم الفسق، و نور الفلق است، همو که در تورات بری و در سماء عالی و بر روی زمین، علی او را نام نهادند.

غدیر محمد صلی الله علیه و آله دست خورشید را بالا برد و شعاع خورشید ولایت علوی خود صراط المستقیم شد که انسان را تا معراج انسانیت عروج دهد و به حقیقت، خلافت بشری را تفسیر کند و آینه رحمت ربانی بر دایره خلقت جهانی گردد.

چه خوش طینینی دارد طنین حدیث عشق در آن هنگامه که ندا سر می دهد محمد صلی الله علیه و آله بهانه خلقت بشر و علی علیه السلام بهانه آفرینش محمد صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام بهانه وجود محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است.

مرحبا بر این ندا که نگین خاتم کلام گشت و دل را شیفته محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه علیها السلام نمود.

... و اما همان که خورشید ولایت طلوع نمود دل‌های پرزکینه

بدر و حنین، و قلوب سیاه و تیره از نفاق منافقین همچون سحابی شد و دست به دست هم دادند تا نورالله را خاموش کنند. لذا بر این شدند تا با آبیاری ریشه های درخت بدعت، شجره عقاید شیطانی را پرورش دهند و ابرهای سیاه ضلالت را پر بار نمایند تا شاید بدین وسیله بتوانند مانع از انتشار شیعاع شمس هدایت و قوام امامت علی بن ابی طالب علیه السلام شوند، دریغ از این که خداوند بر عرش و فرش خدایی می کند و سلطنت شمس الشموس و شعاع آن، علی و آل علی علیهم السلام را بر گستره عالم هستی به اثبات می رساند.

آنچه در این کتاب از نظر گرامیتان خواهد گذشت غالباً در جهت زدودن ابرهای سیاه بدعت بر خورشید همیشه تابان ولایت علی علیه السلام است. چرا که خورشید همیشه پا بر جا و درخشان است ولی این ابرهای سیاه هستند که مانع از دیدن عظمت خورشید و تابش اشعه های آن بر عالم و آدم است.

در این کتاب به بررسی شبهاتی پیرامون دعای شریف ندبه پرداخته و مزید بر آن پاسخ برخی از شبهات فرقه ضاله وهابیت لله را در رابطه با عقائد مذهب اعلائی شیعه داده ایم.

آنچه در این مجموعه حائز اهمیت است این است که

روایات و احادیثی که بدان استناد نموده ایم از دو کتاب مهم اهل تسنن یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده است. در بیان شأن این دو کتاب همین بس که اهل سنت معتقدند «بعد از قرآن کتابی صحیح‌تر از این دو کتاب نیامده و احادیث موجود در آنها صحیح و غیر قابل انکار هستند».

امید است همت اینجانب مورد رضای خداوند رحمان و رحیم و محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام قرار بگیرد، باشد که بدین وسیله توانسته باشیم قدمی برای تسکین دردها و آلام حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه برداشته و خاطر شریف ایشان را شاد نموده باشیم.

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

✽ در این کتاب به بررسی شبهاتی پیرامون دعای ندبه پرداخته و پاسخ بیست سؤال اهل تسنن را در رابطه با دعای شریف ندبه داده‌ایم، هرچند غالب این شبهات ایرادهایی سطحی است که با دقت نظر قابل رفع است ولی ما نیز از پاسخ به آنها دریغ نخواهیم کرد چرا که اولاً از سنت پیغمبر دفاع از دین و مکتب و مجاهدت در اثبات حقانیت اسلام حقیقی است و ثانیاً در مقابل هر یک از این ایردها موردی مشابه در کتب اهل سنت وجود دارد که خود سؤالی است که ما شیعیان در مقابل، از اهل سنت داریم و در مطالب آینده آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

سؤال اول: فراز «قدمته علی انبیائک» خلاف قرآن و عقل و سنت است.

جمله «قدمته علی انبیائک» که می‌گوید خدایا تو محمد ﷺ را بر انبیاء مقدم داشتی، بر خلاف قرآن و عقل و تاریخ است. زیرا قرآن می‌گوید: محمد ﷺ بر انبیاء دیگر مقدم نیست. مانند آیه ۱۸۴ سوره آل عمران که فرموده: «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ». و نیز اگر کسی بگوید تقدم در اینجا به معنای تفضیل و برتری و شرافت است، جواب این است که خیر، چنین نیست زیرا تفضل و برتری را در جمله دیگری آورده و فرموده است «وَأَفْضَلُ مَنْ إِيْتَيْتَهُ»، لذا فراز مذکور توهین به مقام خاتم الانبیاء محمد مصطفی ﷺ می‌باشد.

پاسخ: آنچه که باید مورد دقت نظر قرار بگیرد این است که مراد از لفظ «قدمته» تقدیم زمانی نیست چرا که همانگونه که در سؤال آمده است به حکم قرآن و تاریخ حضرت محمد ﷺ خاتم الانبیاء بوده. لذا منظور از این لفظ تقدیم در درجه و مقام و منزلت است. و مسلم است که حضرت محمد ﷺ افضل الانبیاء هستند و طبق آیه «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

کَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا^۱ بِهِ بِيَامِمْرِ اسْلَامِ ﷺ^۲ آنگونه وحی شده است که به دیگر انبیاء وحی شده، پس حضرت محمد ﷺ علم تمام انبیاء را داراست و نیز تمام آنچه از مصادیق وحی بر انبیاء صورت گرفت و حتی والاتر از آن برای ایشان تحقق یافت. مؤید این مطلب آیه ۱۶۴ سوره نساء است که می فرماید: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» بدین معنا که پیامبر ﷺ از سرگذشت انبیاء آگاه نبوده و با توجه به آیه قبل توسط جبرئیل به او وحی می شد و بلافاصله آمده است که «رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» یعنی «سرگذشت بعضی از پیامبران بر تو وحی نمی شود و خداوند با موسی سخن گفت» بدین مفهوم که همانگونه که خداوند بدون واسطه جبرئیل با موسی سخن گفت با تو نیز سخن می گوید و تو را از اخبار انبیاء آگاه می نماید.

لازم به توضیح نیست که حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برترین انبیاء و علم دار قافله رسالت است. اما آنجا که ایراد وارد نموده اند مبنی بر اینکه: «اگر کسی بگوید تقدم در اینجا به معنای تفضیل و برتری است، چنین نیست زیرا تفضل و برتری را در جمله دیگری آورده و گفته است "و أفضل من اجتبیته"» باید پاسخ داد که اولاً تکرار، نه تنها خالی از اشکال است، بلکه باعث تقویت کلام و تاکید بر مطلب می باشد. ثانیاً در قرآن نیز آیات فراوانی تکرار شده است که برای تاکید و تقویت کلام و متوجه نمودن مخاطب به اهمیت مطلب می باشد.

لذا «قدمته علی انبیائک» به معنای برتری مقام و منزلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و فراز «أفضل من اجتبیته» مؤکد معنای مذکور می باشد.

سؤال دوم: معنای جسمیت برای خدا در فراز «أوطأته مشارق و مقاریبک»

جمله «أوطأته مشارق و مقاریبک» است که در این جمله برای خداوند مشارق و مغارب خیال نموده و خدا را محدود به

مشرق و مغرب کرده است و به طور کلی جسمیت برای خداوند قائل شده است.

پاسخ: این سؤال تنها ریشه در توهمات مغرضانه مستشکل دارد. چرا که هرگز شیعیان قائل به چنین نسبت‌هایی به مقام لاینتهای الهی نیستند. در ضمن اگر قرار باشد که این آیه یا امثال آن را بر اساس افکار و نظرات خود معنا کنیم آنگاه است که باید بگوییم که خداوند به واقع نور است زیرا در قرآن آمده: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ و یا اینکه خداوند جسم است و دست دارد زیرا در قرآن بیان شده است که: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۲ یا اینکه باید گفت که خداوند صورت دارد، چرا که در قرآن ذکر شده است: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»^۳ در صورتی که آیات فوق هرگز معنای ظاهری خود را نمی‌دهد و شیعیان برخلاف اهل سنت اعتقادی به جسمیت خداوند ندارند. از طرف دیگر «أوطأته مشارقک ومغاریک» یعنی اینکه خداوند مشرقها و مغربها را زیر پای او قرار داد و از آنجا که

۱- نور- ۳۵.

۲- فتح- ۱۰.

۳- بقره- ۱۱۵.

مشرق و مغرب ملک خداست «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» لذا فراز مذکور بدین معناست که خداوند ملک خود را از مشرق تا مغرب (تمام جهان)، زیر پای او و تحت حکومت ایشان قرار داد، کنایه از اینکه رسالت حضرت محمد ﷺ رسالتی جهانی و گسترده است. بر خلاف رسالت بعضی از انبیاء که خاص قوم خود و یا شهر و یا سرزمین خاصی بودند.

از همه مهمتر آنجا که قرآن اذعان دارد محمد ﷺ رحمة للعالمین است باید گفت که لازمه انتشار این رحمت در تمام عالم این است که جهان از شرق تا غرب زیر سلطه حکومت و رسالت او باشد.

سؤال سوم: شیعیان و عروج روحانی نبی مکرم اسلام در جمله «عرجت بروحه الی سمائك» معراج نبی مکرم اسلام را عروجی روحانی دانسته در حالی طبق فرمایش قرآن و علماء فریقین معراج ایشان روحانی و جسمانی است.

پاسخ: خوشبختانه عروج پیغمبر از جمله مسائلی است که علماء فریقین در آن متفق النظر هستند و به عقیده شیعه

وسنی عروج نبوی عروجی جسمانی و روحانی بوده است. اما در مورد این فراز از دعای ندبه باید ذکر کرد که علی رغم اینکه در کتابهای قدیمی و معروف ادعیه از جمله کتاب "المزار" و "المزار القدیم" محمد بن مهدی و کتاب "مصباح الزائر" سید بن طاووس و کتب دیگر این فراز با لفظ «عرجت به الی سمائک» آمده است و مؤید عروج جسمانی و روحانی پیامبر شده اند، ما نیز از توضیح لفظ «بروحه» دریغ نخواهیم نمود. در کتاب شرح دعای ندبه اثر زیبای "سید محمد طباطبایی یزدی" آمده است باء در لفظ «بروحه» باء معیت و به معنای «مع» می باشد و دو معنا را می رساند:

❖ مطلب نخست این که مراد از "روح"، هوش و حیات وزنده بودن است. بدین معنا که در هنگام عروج، حواس پیغمبر صلی الله علیه و آله سالم بوده و ایشان به هوش بوده اند و در حالت بی هوشی یا خواب یا امثال آن نبوده اند.

❖ معنای دوم و بهتر، آن است که مقصود از "روح" همان روح الامین و حضرت جبرئیل می باشد و معنای فراز این است که در هنگام عروج، جبرئیل همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند و ایشان را

در این سفر آسمانی همراهی می نمودند. چنانچه در سوره قدر نیز، به همین معنا اشاره شده است: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» و مراد از "روح" در آیه مذکور همان جبرئیل می باشد.

لذا این فراز نه تنها خلاف فرموده قرآن و فرمایش علماء فریقین نیست بلکه مفهومی فراتر از معراج روحانی و جسمانی را برای ما روشن می سازد.

سؤال چهارم: آیا پیغمبر نسبت به علم غیب آگاهی داشت؟
جمله «أودعته علم ما كان وما يكون إلی أنقضاء خلقک» یعنی خداوند علم آنچه را بوده و خواهد بود تا پایان جهان و جهانیان در نزد حضرت محمد ﷺ به ودیعه گذاشتی. و این جمله با آیات فراوانی از قرآن تعارض دارد. زیرا خداوند در آیه ای می فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي»^۱ به عبارتی کسی به ساعت وقوع قیامت، غیر از باری تعالی آگاهی ندارد. و نیز در سوره لقمان آمده

است: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۱ یعنی این که تنها خداوند است که نسبت به قیام قیامت و آنچه در رحم مادران است و آنچه در آینده برای انسان به وقوع می پیوندد و محل و کیفیت مرگ انسان آگاهی دارد. و در سوره احقاف ذکر شده است: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ»^۲ بدین معنا که ای پیامبر بگو که من نمی دانم که با من و شما چه خواهند نمود. لذا چگونه ممکن است بگوییم خداوند علم کون و مکان را در اختیار حضرت محمد قرار داده است.

پاسخ: در رابطه با آیات مذکور که اشاره به اختصاص بعضی علوم به خداوند دارد باید گفت که آیاتی همچون: «اللَّهُ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» و یا «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مَرَسَاهَا قُلْ إِنَّمَا

۱- لقمان-۳۴

۲- احقاف-۹

علمها عند ربی» هر چند به معنای اختصاص بعضی علوم به خداوند است اما با وجود آن، آموختن آن علمها را برای غیر خدا نفی نمی‌کند به عبارتی هر چند در این آیات آمده است که خداوند معدن و منشاء این علمها است و چنین علومی خاص اوست ولی در آیه نیامده است که دیگران قادر به درک این دانش و علم نیستند. چنانچه در آیاتی از قرآن این مسئله ثابت شده است: «عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِنْ رَّسُولٍ»^۱ و نیز آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُم عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ»^۲ که هر دو آیه متضمن این معنا می‌باشد که هیچ کس از غیب آگاهی ندارد مگر پیامبرانی که او با رضایت خود، آنان را به این علم آگاهی دهد.

و اما در رابطه با آیه «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» که معترض آن را دلیلی برای تضعیف این فراز از دعای ندبه آورده است، لازم به ذکر است که

۱- جن-۲۷، ۲۶.

۲- آل عمران-۱۷۹.

در ادامه آیه چنین آمده است « **إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ** » یعنی هر چند من نمی دانم که خداوند با من و شما چه خواهد نمود ولی با وجود این من تابع وحی هستم. و به طور کلی همانگونه که در آیات قبلی اشاره نمودیم خداوند نیز هر زمان که بخواهد به وسیله وحی پیغمبرش را از آنچه پیش خواهد آمد مطلع خواهد کرد. برای مثال می توان به داستان لیلۃ المبیّت اشاره کرد که پروردگار، فرستاده خود را از نقشه کفار برای قتل وی آگاه می نماید و... .

و اما در یک مثال ساده می توان آموختن بعضی از علوم خاص خدا را توسط بشر چنین بیان کرد: مگر نه این است که در آیه ۳۴ سوره لقمان آمده « **وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ** » یعنی علم به این مطلب که نوزاد در رحم مادر مذکر است یا مؤنث تنها خاص خداست، ولی امروزه به وسیله یک سونوگرافی ساده بشر می تواند به این مهم دست یابد و این تنها نشان از آن دارد که انسان ظرفیت رسیدن به این علوم را دارد، منتها به اذن خداوند و در طول زمان.

در نتیجه « **أودعته** » در جمله « **أودعته علم ما كان وما**

يكون الى اتقضاء خلقك» به معنای دانستن و آموختن نیست بلکه به معنای استقرار و قرار دادن است به عبارتی خداوند در وجود پیامبر خود ظرفیت پذیرش هر علمی را قرار داده است، ولی در طول زمان و بنا به مقتضیات آن، علم لازمه را به پیامبر می آموزد.

سؤال پنجم: آیا آیه مودت و لفظ "ذی القربی" اشاره به اهل بیت پیغمبر دارد؟

«وجعلت اجر محمد صلواتک علیه و آله مودتهم فی کتابک فقلت: "قل لا أسألكم علیه أجراً الا المودة فی القربی"»، در این فراز گوینده دعای ندبه خواسته است اجر رسالت پیغمبر را دوستی با اهل بیت ایشان معرفی کند در حالی که به دو مسئله التفات نظر نداشته:

اولاً سوره شوری سوره‌ای مکی است و آیه ۲۳ آن «قُلْ لا أسئلكم علیه أجراً إلا المودة فی القربی» نمی‌تواند به معنی مودت باشد زیرا از طرفی در مکه هنوز پیغمبر صلوات الله علیه مورد قبول مشرکان مکه واقع نشده بود چه رسد به اینکه اهل بیت ایشان مورد مودت قرار بگیرند و از سوی دیگر نیز هنوز امام حسن و

امام حسین علیه السلام به دنیا نیامده بودند تا معنای "القربی و اهل البيت" تحقق یابد.

ثانیاً القربی به معنای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست بلکه به معنی "الزلفی و نزدیکی" است. به عبارتی مفهوم آیه مورد بحث این نیست که اجر رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله دوستی با اهل بیت ایشان باشد بلکه بدین معناست که اجر رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل به آنچه است که موجب نزدیکی به خدا گردد.

پاسخ: خوشبختانه پاسخ این شبهات را علماء اهل تسنن در کتب خود داده اند؛ بزرگان و مفسرین اهل سنت از جمله ابن کثیر و القرطبی و زمخشری و فخررازی اذعان داشته اند که هرچند سوره شوری، سوره ای مکی می باشد اما چهار آیه از آیات آن، مدنی است که از جمله آنها می توان به آیه «قل لا أسألكم علیه أجراً الا المودة فی القربی» اشاره نمود.^۱

از سوی دیگر اصل آیه ۲۳ سوره شوری چنین است
«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ»

۱- روح المعانی ج ۲۵ الآلوسی - تفسیر ابن کثیر ج ۴ - الکشاف زمخشری ج ۴ - تفسیر القرطبی ج ۱۶ - فتح القدیر الشوکانی ج ۴ - تفسیر الکبیر ج ۲۷ فخررازی و ...

لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» لذا آنگونه که از ظاهر آیه پیداست مخاطب آیه مشرکان نیستند، بلکه "الذین امنوا و عملوا الصالحات" می باشند. به عبارتی مخاطب آیه، مؤمنین هستند و این بدان معناست که پیامبر اجر رسالت خود را از اهل ایمان می خواست و این مؤمنین بودند که از پیامبر حمایت می نمودند و هرگز کفار مورد خطاب ایشان نبودند تا بخواهیم بگوییم: پیغمبر مورد قبول مشرکان واقع نشده، چه رسد به اینکه اهل بیت ایشان مورد مودت قرار بگیرند!

و اما مهمتر از همه، معنای "فی القربی" می باشد. در این باره لازم به ذکر است که:

- ۱- در کلام عرب هرگز لفظ «القربی» به معنای الزلفی و قرب و نزدیکی به کار نرفته است.^۱
- ۲- طبق روایتی از ابن عباس چنین ذکر شده است: «لَمَّا نَزَلَ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ) قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ قَرَابَتِكَ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتَهُمْ؟»

۱- مودة اهل البيت - مرکز الرسالة (الشیعی)

قال: علی و فاطمة وابناهما.»

یعنی اینکه هنگامی که آیه مودت نازل شد، صحابه پیامبر گفتند: یا رسول الله ﷺ آنان که مودت و دوستی آنها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟

ایشان فرمودند: علی و فاطمه علیهما السلام و فرزندان ایشان. و این روایت را جمع کثیری از علماء و بزرگان اهل سنت نقل نموده اند.^۱

صحیح بخاری و القربی:

در رابطه با معنای القربی بخاری در صحیح خود باب "قوله الا المودة فی القربی" آورده است:

«... قال سمعت طاوسا عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما انه سئل عن قوله الا المودة فی القربی فقال سعید بن

۱- فضائل الصحابة ج ۲ / ۸۲۲ - ۸۲۳ ح ۱۱۴۱ أحمد بن حنبل - المعجم الكبير ج ۳ / ۴۷ ح ۲۶۴۱ و ج ۱۱ / ۳۵۱ ح ۱۲۲۵۹ الطبرانی - تفسیر الثعلبی ج ۸ / ۳۱۰ - مناقب الإمام علی (علیه السلام) ابن المغازلی - شواهد التنزیل ج ۲ ح ۸۲۲ - ۸۲۸ - الکشاف الزمخشری ج ۳ - تفسیر الکبیر الفخر الرازی ج ۲۷ / ۱۶۷ - الجامع لأحكام القرآن ج ۱۶ القرطبی - فرائد السمطين ج ۲ ح ۳۵۹، مجمع الزوائد ج ۹ / ۱۶۸، تفسیر ابن کثیر ج ۴ / ۱۱۴ - ۱۱۵

جبیر قریبی آل محمد صلی الله علیه وسلم، قال ابن عباس: عجلت، و إن رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یکن بطن من بطون قریش إلا و لرسول الله صلی الله علیه وسلم فیهم قرابة فنزلت: (قل لا أسألكم علیه اجرا إلا المودة فی القریبی) إلا أن تصلوا قرابة ما بینی و بینکم من القرابة»

شخصی از ابن عباس می پرسد: القریبی چه کسانی هستند؟ سعید بن جبیر در جواب او می گوید: القریبی آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند.

آنگاه ابن عباس به سعید بن جبیر می گوید: تو در پاسخ عجله نمودی، مراد از القریبی این است که مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیکتر شوند و شأن ایشان را بیشتر حفظ نمایند.

در رابطه با این روایت باید پاسخ داد که سند روایت بسیار ضعیف است. در سلسله راویان این حدیث «محمد بن بشار» وجود دارد. ذهبی از علماء رجال اهل تسنن در رابطه با شرح حال وی اقوال بزرگان را ذکر می کند، در مجموع این نظریات آنچه که به دست می آید، این است که در رابطه با «محمد بن بشار» اختلاف نظر وجود دارد. عده ای او را صادق و امین

معرفی نموده اند و عده ای در رابطه با وی نظر مساعدی ندارد.^۱ لذا روایت مذکور از آن جهت که سلسله راویان آن مخدوش است از اعتبار ساقط می‌باشد.

از سوی دیگر نیز با وجود فرض صحت روایت، باز هم می‌توان عقیده شیعیان را در رابطه با آیه مودت بدون اشکال دانست. در کتب اهل سنت روایتی از حضرت محمد ﷺ بدین مضمون نقل شده است: «اصحابی کالنجوم بأیهم إقتدیتم إهتدیتم»^۲ یعنی اصحاب من مانند ستاره هستند، به هر کدام

۱- میزان الاعتدال ج ۳ الذهبی.

۲- تحفة الأحوذی، المبارکفوری ج ۱۰: حافظ در "التلخیص" می‌گوید: «حدیث اصحابی کالنجوم بأیهم إقتدیتم إهتدیتم» را عبد بن حمید در مسند خود از طریق حمزة النصیبی از نافع از ابن عمر روایت نموده و حمزة به کلی ضعیف است و الدارقطنی در غرائب مالک از طریق حمید بن زید از مالک از جعفر بن محمد از پدر خود از جابر نقل کرده است و حمید شناخته شده نیست و اصلاً حمید بن زید در حدیث مالک وجود ندارد و البزار از طریق عبد الرحیم بن زید العمی از پدرش از عبد بن المسیب از عمر این روایت را ذکر کرده و عبد الرحیم کذاب و دروغگو است. در حدیثی که از انس نیز چنین می‌باشد، اسناد آن بی اساس است و القضاعی در مسند الشهاب از الأعمش از ابی صالح از ابی هریره روایت را آورده و در اسناد آن جعفر بن عبدالواحد الهاشمی آمده و او کذاب است. أبو

اقتدا کنید هدایت می شوید. علماء اهل سنت این حدیث را معتبر دانسته و حجتی برای اثبات عدالت صحابه می دانند. و ما نیز با استناد به روایت مذکور و با توجه به اینکه در رابطه با معنای "القربی" بین ابن عباس و سعید بن جبیر اختلاف نظر وجود دارد، به سعید بن جبیر اقتدا می کنیم و کلام او را می پذیریم چرا که با التفات به روایت فوق الذکر کلام هر دو صحیح است و اقتدا به هر دوی آنان نیز باعث هدایت است.

سؤال ششم: آیا قراز «فکانوا هم السبیل الیک» مخالف قرآن است؟
جمله «فکانوا هم السبیل الیک» که می گوید: اولاد رسول

ذره‌روی در کتاب السنة از مندل از جویر از الضحاک بن مزاحم روایت را نقل نموده که سلسله راویان آن منقطع است و الضحاک در نهایت ضعف است. ابو بکر البزار می گوید: نقل این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم صحت ندارد و ابن حزم گفته است: این حدیث کذب و جعلی و باطل است و البیهقی در الإعتقاد بعد از حدیث ابی موسی الأشعری که مسلم آن را به لفظ "التجوم أمة السماء فإذا ذهب النجوم أتى أهل السماء ما يوعدون وأصحابی أمة لأمتی فإذا ذهب أصحابی أتى أمتی ما يوعدون" آورده، می گوید سند حدیث ضعیف است....

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راه و مسیری به سوی تو می‌باشند، مخالف قرآن می‌باشد. در سوره انعام، آیه ۱۵۱ تا ۱۵۳ پس از آیاتی که فرموده: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعَثَ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» آنگاه بیان نموده است: «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» به عبارتی در این آیات سبیل خدا را انجام واجبات و ترک محرمات معرفی می‌کند، لذا اولاد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سبیل خدا نیستند، بلکه خود سالک سبیل هستند.

پاسخ: درباره این ایراد سطحی و مغرضانه باید گفت که با توجه به آنچه در رابطه با آیه مودت ذکر نمودیم می‌توان به آسانی اثبات نمود که فرزندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سبیل خدا هستند.

با توجه به آیات قرآن ، انبیاء در ازای رسالت خود هیچ اجر و پاداشی از امت نخواستند به جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله که دو اجر و مزد، از امت مطالبه نمودند.

در آیه ۵۷ سوره فرقان آمده: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبَّهُ سَبِيلًا» یعنی هیچ مزدی از شما نمی خواهم به جز این که وارد راه و مسیر و سبیل خدا گردید.

و در آیه ۲۳ سوره شوری آمده است «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» یعنی هیچ اجری از شما نمی خواهم به جز مودت و دوستی با اهل بیت.

چنانچه به معنای آیات توجه کنیم، خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله امر می نماید که به امت خود بگو از شما در ازای رسالت خود، به جز (الآ) یک اجر و یک مزد ، چیزی نمی خواهم. اما این اجر رسالت را در قالب دو جمله بیان می کند. یکبار می فرمایند مزد من ورود در مسیر و سبیل خداست و بار دیگر عرض می نمایند پاداش رسالت من مودت با اهل البیت است. لذا می توان به این مهم دست یافت که سبیل خدا همان

اهل البيت عليهم السلام می باشند و لازمه ورود به این مسیر مودت با ایشان است. در نتیجه «فكانوا هم السبيل اليك».

سؤال هفتم: با توجه به رسالت جهانی پیامبر آیا امام علی می تواند وارث علم نبوی باشد؟

فراز «ثم أودعه علمه و حكمته» که اشاره بدین معنا دارد که پیامبر علم و حکمت خود را نزد امام علی عليه السلام به ودیعه گذاشته نیز از جمله فرازهایی است که با قرآن تعارض دارد. برای نمونه در آیه ۲۸ سوره سباء آمده است «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ». به عبارت دیگر رسالت نبی مکرم اسلام رسالتی جهان شمول است و خاص گروه یا افراد نیست پس چگونه ممکن است پیامبر علم خود را در اختیار امام علی عليه السلام قرار دهد.

پاسخ: با توجه به آنچه در پاسخ سؤال چهارم ذکر نمودیم ثابت شد که اودع به معنای قرار دادن است نه به معنی یاد دادن و آموختن. به عبارتی «اودعتنی علم ما کان و ما یکون» یعنی ظرفیت پذیرش هر علمی را به پیامبر دادی و گفتیم که هر

چند در بعضی آیات آمده است که بعضی از علوم تنها اختصاص به خداوند دارد از جمله علم غیب، ولی با توجه به آیه (۲۶-۲۷ جن): «عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...» ثابت کردیم که حتی علم غیب را هم که خاص خداست، خداوند منان و حکیم بنا به شرایطی این علم را نیز به هر پیامبری که صلاح بداند و بخواهد، خواهد آموخت. و در یک مثال ساده بیان نمودیم که هر چند علم به آنچه در رحم مادران است خاص خداست، ولی بشر امروزی به دلیل ظرفیت علمی که به اذن خداوند داراست، توانسته است با یک سنوگرافی ساده به این علم دست یابد. بنابراین :

۱- از طرفی پیامبر ﷺ که حبیب الله است و أفضل الانبیاء می باشد به حکم نبوت و به حکم مقام و قرب او نزد خداوند، تمامی علوم را داراست، چنانچه طبق قول علماء تسنن پیامبر ﷺ فرموده اند: «انا مدینه العلم و علی بابها» یعنی من شهر علم هستم و علی علیه السلام دروازه آن است.

۱- مستدرک حاکم ج ۳- تهذیب التهذیب ج ۶ و ج ۷ ابن حجر- اسد الغابة ج ۴ ابن اثیر- الصواعق المحرقة ابن حجر مکی.

از سوی دیگر طبق آیه ۱۸۹ سوره بقره «وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» که امر نموده چنانچه خواستید وارد خانه‌ایی شوید از درب آن وارد شوید لذا برای ورود به شهر علم، شهری که تمامی علوم در آن است (چرا که پیامبر صاحب تمامی علوم است، چنانچه ثابت شد) باید از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گذر کرد. به عبارتی علم نبوی بعد از رحلت نبی مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سینه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ انتقال یافت و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دروازه علم نبی گشت تا تمامی رهروان علم برای رسیدن به علوم، در مکتب خانه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تلمذ کنند.

۲ - در روایتی جعلی و ساختگی آمده است که حدیث مدینه العلم چنین است: «انا مدینه العلم و علی بابها و ابوبکر حیطانها و عمر سقفاها» یعنی اینکه من شهر علمم و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دروازه آن، و ابوبکر دیوارهای آن و عمر سقف آن است.

درباره این روایت چند نکته وجود دارد :

- اول - سند روایت آنقدر ضعیف است که حتی یکی از کتب صحاح یا دیگر کتب معتبره روایت مذکور را ذکر نکرده اند.
- دوم - بر فرض اینکه سند صحیح باشد حدیث از نظر

عقلی رد است، چرا که این سؤال به ذهن می رسد که: این چه شهری است که سقف دارد؟! و عقل سلیم چنین مطلبی را پذیرا نخواهد بود.

سوم - با فرض صحت این مطلب که، مدینه العلم هم دیوار داشته باشد، هم سقف، ولی به حکم قرآن اولاً باید برای وارد شدن به جایی از درب آن وارد شد. «لیس البر ان تأتوا البيوت من ظهورها ... واتوا البيوت من ابوابها» (بقره - ۱۸۹) یعنی اینکه از دیوار یا به طور کلی مکان دیگری غیر از درب وارد جایی شدن بر و نیکی نیست و ... و از درب وارد شوید.

لذا با وجود آن دیوار و این سقف برای مدینه العلم، باز هم باید از علی عليه السلام گذر کرد. ضمناً اگر بخواهیم از بالای دیوار بگذریم و علی عليه السلام را نادیده بگیریم نمی شود. زیرا این شهر سقف دارد، پس ناچاریم علی عليه السلام را به عنوان دروازه ورود به منبع علم نبوی بپذیریم. در نتیجه اگر گفتیم «اودعه علمه و حکمته» امری بدیهی است و لا شک فیه و لا ریب.

سؤال هشتم: آیا امام علی خلیفه پیغمبر بر حوض کوثر است؟
فراز «وانت غداً علی الحوض خلیفتی» که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله

به امام علی علیه السلام عرض می نماید: تو بر حوض کوثر خلیفه من می باشی، دارای اشکال است. اولاً این جمله مقامی را در دنیا برای امام علی علیه السلام ثابت نمی کند. ثانیاً در آن جهان، رسول خدا نمی میرد تا خلیفه و جانشین بخواهد.

پاسخ: در اشکال هشتم معترض پنداشته است که قصد از این فراز اثبات مقام دنیوی است در صورتی که اولاً مقام والای علی بن ابی طالب علیه السلام در دنیا و آخرت برای هر مؤمن و منافق و کافری که اندکی با علی علیه السلام آشنا باشد ثابت شده است.

دوم اینکه لزومی ندارد که هر چیزی را که درباره امام علی علیه السلام می گوئیم برای اثبات مقام دنیوی باشد، بلکه می تواند بیان فضیلتی از فضایل ناب علوی باشد.

مطلب سوم این است که چه کسی گفته معنای خلیفتی آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد تا جانشین و خلیفه بودن او تحقق یابد، خیر چنانچه واضح و روشن است خلیفه یعنی جانشین. از طرفی همان گونه که در آیات و روایات آمده بهشت دارای مراتب و درجاتی است که مومنین به اندازه ایمان و یقینشان هر کدام در مرتبه ای قرار می گیرند و از سوی دیگر می دانیم که

مؤمنین هنگامی که در بهشت بخواهند حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را ببینند پیامبر به دیدن آنها می آید. لذا این فراز می تواند بدین معنا باشد که هرگاه پیامبر از مقامی که حوض در آن قرار دارد به طبقات پایین بهشت بروند علی علیه السلام جانشین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهد بود.

از سوی دیگر طبق روایاتی که در صحیح بخاری آمده موعد پیامبر صلی الله علیه و آله با امتش بر سر حوض می باشد، «فاصبروا حتی تلقونی و موعدکم علی الحوض»^۱ حتی در روایتی دیگر پیامبر در مجمع امتش بر حوض می گوید: «یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک»^۲ و در بعضی روایات آمده است هر کس بر سر حوض کوثر بیاید از آن خواهد نوشید و هر کسی از آن بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد.^۳

واما مطلب مورد اشاره این است که طبق روایات موجود

۱- صحیح بخاری ج ۳ باب من رأى ان صاحب الحوض... وج ۴ وج ۵ وج ۷.
 ۲- خداوندا اصحاب من کجایند. ندا می آید که تو نمی دانی بعد از تو چه کردند و چه اشتباهاتی مرتکب شدند.
 ۳- صحیح بخاری ج ۸.

ساقی حوض علی بن ابیطالب علیه السلام است. لذا می توان چنین نتیجه گرفت که علی علیه السلام خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله جهت سقایت مؤمنین بر حوض کوثر می باشند.

ولی به طور کلی جمع بین دو معنا نیز لطمه ایی در تعبیر و تفسیر وارد نخواهد کرد و می توان گفت در هر دو صورت علی علیه السلام خلیفه رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر حوض کوثر است.

سؤال نهم: آیا فراز «وحبل الله المتین» اشاره به امام علی دارد؟ جمله «وحبل الله المتین» که علی علیه السلام را به عنوان ریسمان خدا معرفی می کند دارای دو ایراد است. اول اینکه طبق تفاسیر موجود معنای حبل الله المتین، قرآن است. دوم این است که علی علیه السلام در قید حیات نیست و در دسترس ما نمی باشد تا به ایشان چنگ زده و به وی متمسک شویم.

-
- ۱- معجم الصغير طبرانی ج ۲ - الذخائر العقبی ص ۹۱ - الرياض النضرة ج ۲ ص ۲۱۱ - مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۵ - الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۰۴ -
کنز العمال ۶ ص ۴۰۳

پاسخ: در پاسخ به این سؤال باید گفت اولاً چنگ زدن (اعتصموا) به معنای گرفتن و در دسترس بودن نیست. در ضمن اگر بخواهیم چنین معنایی را که معترض برای آن پنداشته، در نظر بگیریم آنگاه آیه (۱۰۱ آل عمران) «وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» را چگونه معنا می‌کنیم؟ آیا می‌توان چنین گفت که به خداوند چنگ بزنیم و او را بگیریم؟!

در نتیجه (إِعْتَصِمُوا) کنایه از (اتَّبِعُوا) و به معنای تبعیت کردن می‌باشد لذا وقتی می‌فرماید: «اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (۱۰۲- آل عمران) یعنی اینکه «از حبل‌الله تبعیت کنید و پراکنده نشوید» لهذا اگر حبل‌الله را علی ع معنا نماییم، هرچند ایشان در قید حیات و در دسترس نیستند، ولی تبعیت از آن حضرت برای ما امری مقدور است و در نتیجه امر خدا در آیه مورد بحث، تکلیف غیر ممکن نیست.

و اما معنای حبل‌الله المتین:

با توجه به حدیث ثقلین «اننی تارک فیکم الثقلین کتاب‌الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یرد علی الحوض»^۱

۱- صحیح مسلم باب فضائل علی بن ابی طالب - مسند احمد بن حنبل ج ۴ - سنن

بدین معنا خواهیم رسید که بین اهل بیت علیهم السلام و قرآن انفکاک وجدایی هرگز ممکن نیست، به عبارتی هر دو یک چیز هستند. جالب این است که فخر رازی در تفسیر آیه «اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»، حدیث ثقلین را آورده است و بدین معنا اشاره نموده. لذا آنجا که می‌گوید: «اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» عین این است که بگوید «اعْتَصِمُوا بِالْعِترَةِ» یعنی همچنان که از قرآن تبعیت می‌نمائید به آل محمد صلی الله علیه و آله و عترت ایشان چنگ بزنید و از آنان تبعیت کنید. لذا اگر هم آن دسته از روایاتی را که در آنها نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به امام علی علیه السلام می‌گوید: «أنت حبل الله المتین» را نادیده بگیریم باز هم با توجه به حدیث ثقلین نیز «علی علیه السلام حبل الله المتین» است.

۲- طبق آیه مودت «لا اسئلكم عليه اجراً الا الموده فی القربى»^۱ و آیه «ما اسئلكم عليه من اجر الا من شاء ان يتخذ الی ربه سبیلاً»^۲ ثابت کردیم (در پاسخ سؤال ششم) که القربى

بیهقی ج ۲ وج ۷- صحیح ترمذی ج ۲ کتاب المناقب - اسد الغابه ج ۲ ابن اثیر - مستدرک الصحیحین ج ۳ - خصائص النسائی و...

۱- فرقان- ۵۷.

۲- شوری- ۲۳.

همان سبیل خداوند و راه او هستند.
 از طرف دیگر در جای جای قرآن امر به قرار گرفتن در
 سبیل الله آمده است. به عبارتی قرآن امر به تبعیت از آل
 محمد صلی الله علیه و آله (القربی) نموده است و نمی‌توان بگوئیم که تابع قرآن
 بدون اهل بیت هستیم زیرا هر دو یک شیء هستند.

۳ - در بعضی از کتب علماء اهل تسنن این روایت آمده
 است که: «علی مع الحق و الحق مع علی»^۱ تا آنجا که خطیب
 بغداد در کتاب تاریخ بغداد از ام سلمه روایت می‌کند: از پیامبر
 شنیدم که می‌فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی و لن
 يتفرقا حتی یردا علی الحوض» و با استناد به بعضی از آیات که
 در آنها مراد از حق قرآن می‌باشد، «علی صلی الله علیه و آله و قرآن» و «قرآن و
 علی صلی الله علیه و آله» همراه هم هستند و «لن يتفرقا» هرگز از هم قابل
 انفکاک نیستند. در نتیجه اگر گفتیم: «قرآن حبل الله المتین
 است» عین این است که اذعان کنیم: «علی صلی الله علیه و آله حبل الله المتین
 می‌باشد».^۲

۱- صحیح ترمذی ج ۲ (رحم الله علیاً، اللهم ادر الحق معه حیث دار) - مستدرک
 حاکم - تفسیر کبیر فخر رازی (در تفسیر بسم الله) و...
 ۲- طبق حدیث ثقلین بین عترت و قرآن جدایی وجود نداری و این بدان معناست

۴ - در کتب اهل تسنن آمده است «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن يتفرقا حتی یردا علی الحوض» در نتیجه اگر قرآن حبل الله المتین باشد علی علیه السلام نیز حبل الله المتین خواهد بود.

سؤال دهم: آیا علی بن ابیطالب می تواند معنای صراط المستقیم باشد؟

در جمله «و صراطه المستقیم» گوینده دعا امام علی علیه السلام را به عنوان صراط المستقیم معرفی می کند در حالیکه خود ایشان در نمازهای یومیه در هنگام قرائت سوره حمد می گوید: «اهدنا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی خداوندا ما را به راه راست هدایت نما و اگر خودش راه راست باشد چگونه ممکن است که چنین دعایی را بنماید؟

پاسخ: با توجه به این مورد که معترض در این شبهه همچون سایر شبهات از موضوع مهمی همچون حدیث ثقلین

که اعمال و رفتار عترت منطبق بر قرآن است و این یعنی عصمت و اگر غیر از این بود افتراق و جدایی عترت از قرآن محقق می شد.

۱- مستدرک حاکم ج ۳- الاوسط طبرانی - صواعق المحرقة ابن حجر

چشم پوشی نموده ولی باز هم ما پاسخ ایراد او را با توجه به این حدیث که متواتراً حتی در صحاح ذکر شده، خواهیم داد.

طبق حدیث ثقلین «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» ثابت کردیم که بین قرآن و عترت جدایی و انفکاکی نخواهد بود. لذا پذیرش یکی بدون دیگری غیر ممکن است. حتی آیه مودت و آیه «قل ما اسئلكم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلاً» نیز یکی بودن قرآن و عترت را ثابت می نماید.

ضمناً آنچه که مؤید این قول می باشد این است که، تاریخ نیز ثابت نموده که مسیر آل محمد صلی الله علیه و آله مطابق با مسیر قرآن بوده و عملی از آنان، خلاف قرآن سرزده است.

لذا با توجه به تمامی این موارد می توان ثابت نمود که اگر یکی از مصادیق صراط المستقیم، قرآن باشد، از آنجا که قرآن و آل محمد صلی الله علیه و آله (عترت) از هم جدا نیستند، می توان گفت صراط المستقیم، آل محمد صلی الله علیه و آله هستند. در نتیجه جای هیچ گونه تعجبی نیست اگر گفتیم علی علیه السلام، صراط المستقیم است.

از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله خود یکی از مصادیق صراط

المستقیم است و قول و فعل او مصداق حق است و ایشان هرگز امر به باطل و ورود به مسیر ضلالت نمی‌کنند. پس آنجا که پیامبر ﷺ در مقابل چشمان یکصد و بیست هزار مسلمان در غدیر دست علی علیه السلام را بالا برده و جمله معروف «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» را سر می‌دهد و او را امام امت بعد از خود معرفی می‌کند، همه و همه مؤید این امر می‌باشند که، علی علیه السلام صراط المستقیم است و پیامبر امر به ورود در دایره حکومت علوی می‌نماید تا در صراط المستقیم قرار بگیریم.

اما پاسخ یک سؤال باقی می‌ماند که چگونه ممکن است که علی علیه السلام خود صراط المستقیم باشد ولی در نمازهای یومیه خود، بگوید: خداوندا: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؟!

در پاسخ به این سؤال باید گفت اولاً چگونه است که پیامبر ﷺ در تشهد نماز، بر خود صلوات می‌فرستادند؟

ثانیاً دعای علی علیه السلام برای هدایت به صراط المستقیم هم می‌تواند نشان از تواضع علی علیه السلام داشته باشد و هم دعایی است برای اینکه خداوند این نعمت را برای او حفظ نموده و او را در این طریق ثابت قدم نگاه دارد. و بر اثر همین خلق و خو بود

که آنجا که در محراب، تیغ شمشیر بر جبینش سجده می کند، با
فخر و اعتلا می گوید: «فزت و رب الكعبة».

سؤال یازدهم: آیا امام زمان علیه السلام «بقیة الله» می باشد؟

فراز «أین بقیة الله التي لا تخلوا من العترة الهادیه» که امام
زمان را به عنوان بقیة الله معرفی می کند، اصولاً از نظر عقیدتی
صحت ندارد. از سوی دیگر نیز این فراز با آیه «بقیة الله خیر لکم
ان کنتم مؤمنین» کوچکترین تناسب معنایی ندارد تا بخواهیم این
جمله دعا را به آیه مذکور نسبت دهیم. زیرا این آیه کلام
حضرت هود علیه السلام به قوم خود می باشد و در آن زمان هرگز امام
زمانی وجود نداشته است.

پاسخ: در معنای بقیة الله و اعتراضی که به نظر شیعه در

رابطه با تفسیر این آیه بیان شده لازم به توضیح است که:

اولاً: بزرگانی از اهل تسنن اذعان داشته اند که بقیة الله به
معنای «باقی آنچه خدا برای ما در نظر گرفته است» می باشد.
ابن جریر طبری در تفسیر جامع البیان می گوید: «بقیة الله، خیر
لکم ما ابقاه الله لکم بعد توفوا الناس حقوقهم بالمکیال و

المیزان بالقسط، فأحله لكم، خیر لكم من الذی یبقی لكم ببخسکم
الناس من حقوقهم بالمیکال و المیزان ...»^۱

یعنی بقیه الله باقی آن چیزی است که خداوند متعال برای
شما قرار می دهد، بعد از آن که حق الناس را در میزان و
معاملات ادا نمودید و حلال می شمارد آن را برای شما و ...

در تفسیر قرطبی نیز معنای بقیه الله چنین آمده: «ما یبقیه
الله لكم بعد ایفاء الحقوق بالقسط»^۲ یعنی بقیه الله چیزی است
که خداوند آن را برای شما بعد از ایفاء و اداء کامل حق الناس
با رعایت قسط و عدل باقی می گذارد. الراغب الاصفهانی نیز
در مفردات غریب القرآن، بقیه الله را باقی مانده مالی که با در
نظر گرفتن خداوند (من وجه الله) جمع شده باشد معنا می کند.

ابن کثیر در تفسیر خود^۳ و الشوکانی در کتاب فتح القدیر^۴
نیز بر معنای فوق تأکید نموده اند.

لذا با توجه به آنچه بیان شد یکی از معنای بقیه الله در آیه

۱- جامع البیان ج ۱۲ ابن جریر طبری.

۲- تفسیر قرطبی ج ۹

۳- تفسیر ابن کثیر ج ۲

۴- فتح القدیر ج ۲- الشوکانی

مورد بحث، باقی مانده چیزی است که خداوند آن را برای ما قرار داده و حلال ما شمرده است.

از سوی دیگر نیز با توجه به روایت «ائمه اثنی عشر» که در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب آمده است جانشینان پیامبر دوازده نفر می‌باشند. چنانچه بخاری در صحیح خود، روایت می‌کند: «جابر بن سمرة، قال: سمعت النبی صلی الله علیه وسلم يقول یكون اثنا عشر امیراً...»^۱ و مسلم نیز در صحیح خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة او یكون علیکم اثنا عشر خلیفة»^۲ در دیگر کتب صحاح و غیر صحاح نیز روایاتی بدین معنا ذکر شده است.

جالب اینکه در تورات نیز به این معنا اشاره شده که متن عبری آن چنین است: «قی لیشماعیل بیرختی اوتوقی هفریتی اوتوقی هریتی بمئود مئود شنیم عسار نسیئیم یولید قی نتتیف لگوی گدول»^۳ یعنی اینکه اسماعیل را برکت می‌دهم و ثمره به او می‌دهم و نسل او را زیاد می‌کنم و از صلب و ثمره او

۱- صحیح بخاری ج ۸

۲- صحیح مسلم ج ۶

۳- عهد قدیم - سفر تکوین ۲۰-۱۷

دوازده امام^۱ متولد می‌شوند و آنان را عظیم و بزرگ قرار می‌دهم. ابن تیمیة، همان که اساس و پایه تفکر فرقه ضاله و هابیت از او نشأت گرفته درباره این فراز از تورات می‌گوید: «و هولاء، المبشر بهم فی حدیث جابر ابن سمره»^۲ یعنی این دوازده امام که در تورات به آنان اشاره شده همان دوازده خلیفه ای هستند که جابر بن سمره از پیامبر ﷺ در روایت مذکور به آنان اشاره نموده است.

از همه مهتر علماء و بزرگان اهل سنت به هر ترفندی چنگ زدند تا دوازده خلیفه را محاسبه و معرفی کنند لذا چنین گفتند: خلفاء سه نفرند (ابوبکر، عمر، عثمان) سپس علی و بعد از آن معاویه و یزید و بعد از او عبدالملک بن مروان و بعد از او نیز فرزندان او ولید، سلیمان، یزید و هشام. تا بدین جا ده خلیفه، به حساب آمده‌اند، و ما بین خلافت سلیمان و یزید، عمر بن عبدالعزیز نیز خلیفه بود و دوازدهمین آنان ولید بن یزید بن عبد

۱- «شتمین عسارنسیتم» یعنی اثنی عشر خلیفه، «شتمین عسار» یعنی دوازده و «نسیتم» به معنای امام و رئیس می‌باشد.

۲- البدایة والنهاية ج ۶- ابن کثیر

الملك بود که بعد از هشام به مدت ۴ سال خلافت کرد.^۱
 ابن حجر نیز می گوید این بهترین وجه محاسبه دوازده
 خلیفه است. ولی ابن کثیر می گوید در آنچه که علماء سنت بر
 آن متفق می باشند، حرف و سخنی است و آن این است که
 خلفاء، تا زمان ولید بن یزید بن عبد الملك بیش از دوازده نفر
 می باشند و چنین استدلال می کند: ابوبکر و عمر و عثمان و
 علی که خلافتشان ثابت شده است و بعد از او حسن (ع) بن
 علی (ع) است که اهل عراق نیز با او بیعت نمودند و سپس
 معاویه و یزید و بعد از او معاویه بن یزید و مروان بن حکم،
 ولید بن عبد الملك، سلیمان بن عبد الملك، عمر بن عبد العزیز،
 یزید بن عبد الملك، هشام بن عبد الملك، و در پایان ولید بن
 یزید بن عبد الملك. با این حساب ولید بن یزید بن عبد الملك
 شانزدهمین خلیفه است و نه دوازدهمین، و از همه جالب تر
 عمر بن عبد العزیز که به عدالت طلبی و رفتار شایسته شهرت
 داشته و مورد قبول علماء شیعه و سنی است و مهمتر اینکه از
 خلفاء راشدین به حساب می آمده، خارج از دوازده نفر می باشد

۱- تاریخ الخلفاء سیوطی - صواعق المحرقة ابن حجر - فتح الباری ج ۱۶.

و خلیفه سیزدهم به حساب می‌آید.

و عده ایی دیگر نیز تنها خلفائی را محاسبه کرده اند که بر سر آنان اجماع شده بود. ولی باید بگوئیم با این حساب ابوبکر و عمر و عثمان از زمره خلفاء خارجند زیرا خلافت ابوبکر با رأی عمر و ابو عبیده جراح بود^۱. و آنچنان که همه مورخین اهل سنت اذعان نموده‌اند، بسیاری از بزرگان صحابه همچون، علی بن ابیطالب علیه السلام و ابوذر و مقداد و عمار و ... در سقیفه حضور نداشتند.

در تاریخ نیز ذکر شده که سعد بن عبادہ انصاری با ابوبکر و عمر بیعت نکردند و از آنجا به دیار شام رفته و در آن سرزمین سکنی گزید تا اینکه در اواسط خلافت عمر در آنجا کشته شد^۲، لذا اجماعی بر ابوبکر نبود.

خلافت عمر نیز به اجماع نبود بلکه به سفارش ابوبکر بوده!

خلافت عثمان نیز به سفارش عمر و با حق «وتو»

۱- تاریخ طبری ج ۲.

۲- طبق روایت «اصحابی کالنجوم بأیهم إقتدیتم إهتدیتم» کار سعد بن عبادہ انصاری نیز صحیح و اقتدا به وی نیز خالی از اشکال است.

عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان بوده، لذا هیچ اجماعی بر خلافت این سه خلیفه ثابت نشده است.

و تنها اجماع بر خلافت علی بن طالب علیه السلام محقق شد آنجا که همه مردم بر در خانه او رفتند و از او خواستند تا خلافت امت را بپذیرد.

از طرفی دیگر اگر بخواهیم خلفای بنی عباس را محاسبه کنیم آنان نیز بیش از دوازده نفر هستند و تعدادشان سی و پنج خلیفه می باشد.

با توجه به آنچه بیان شد دوازده خلیفه ای که در حدیث صحاح و دیگر کتب و حتی تورات به آن اشاره شده تنها با عقیده شیعه اثنی عشری سازگار و ثابت است.

جالب تر اینکه یکی از علماء بزرگ اهل سنت به نام الزرنندی الحنفی صاحب کتاب "نظم درالسمطین" در این کتاب روایتی از امام محمد باقر علیه السلام بدین مضمون نقل نموده است: «انه قال حين قرأ قوله تعالى: "إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ ... " يخبرهم عن بقية الله تلك العترة» یعنی زمانی که امام علیه السلام آیه ۳۷ سوره ابراهیم «إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ

ذی زَرَع...» را قرائت می نمود، اطرافیان را از معنای بقیة الله آگاه نمود و فرمودند: همانا که بقیة الله، عترت می باشند.

لذا ائمه اثنی عشری شیعه از امام علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ تا امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ همان عترت هستند و عترت پیامبر بنا به فرموده ایشان: «خلفائی من بعدی اثنا عشر»، خلیفه نبی مکرم اسلام می باشند.

در ضمن در روایت "خلفائی اثنی عشر" اشاره به این مطلب شده است که «کَلِّهْم من قریش» و در بعضی روایات نیز آمده «کَلِّهْم من بنی هاشم»^۱.

و از سوی دیگر، با توجه به حدیثی که در صحیح مسلم از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذکر شده است بنی هاشم برگزیده خداوند از میان قریش هستند. «قال رسول الله (ص) ان الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل و اصطفى قریش من كنانة و اصطفى من قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم»^۲.

یعنی خداوند از میان فرزندان اسماعیل کنانه را برگزید و

۱- بنی هاشم شاخه ای از قریش است، لذا تعارضی بین دو روایت وجود ندارد، و لفظ بنی هاشم، دایره حصر را بیشتر نموده است.

۲- صحیح مسلم ج ۷.

از نسل کنانه، قریش را برگزید و از میان قریش، بنی هاشم را انتخاب نمود و من را از بنی هاشم برگزید. لذا این روایت مؤید این است که «خلفاء اثنا عشر کلهم من بنی هاشم». در ضمن حتی اگر روایت «کلهم من بنی هاشم» را در نظر نگیریم، با توجه به صحت روایت مذکور در صحیح مسلم بنی هاشم برگزیده خدا بعد از پیامبر از میان قریش هستند. در نتیجه خلفاء پیامبر همان دوازده ائمه شیعه می باشند که همگی از بنی هاشم می باشند و خداوند آنان را برای ما برگزیده و قرارداد و امام مهدی علیه السلام آخرین آنان است.^۱ پس مهدی علیه السلام باقی مانده آن چیزی است که خدا برای ما قرار داده، بنابراین ایشان «بقیه الله» می باشند.

سؤال دوازدهم: آیا دعای ندبه حالت تخدیر و سستی در جامعه ایجاد می کند؟

جمله «این المعد لقطع دابر الظلمة» و «این المنتظر لأقامة الامت و العوج» و «این المرتجی لإزالة الجور و العدوان» یعنی

۱- صحیح ابن ماجه باب خروج المهدی-صحیح ابی داود کتاب المهدی- مستدرک حاکم ج ۴-صواعق المحرقة ابن حجر.

کجاست آنکه برای قطع ریشه ستمگران و مبارزه با دشمنان دین و کجی‌ها مهیا شده است. این جمله و امثال آن ایجاد سستی در مردم می‌نماید و باعث می‌شود مردم دست روی دست بگذارند و برای برکندن ریشه ظلم و مبارزه با ظالمین تلاش نکنند. لذا چنین عباراتی با آموزه‌های دینی، مبنی بر مبارزه فردی و اجتماعی با ظلم تعارض دارد. مطلب دیگر این است که چرا امامان دیگر شیعه چنین کاری انجام ندادند؟

پاسخ: باید عرض کرد که اولاً معنای فراز «این معد لقطع دابر الظلمة» یعنی کجاست آنکه برای برکندن ریشه ظالمان و ستمگران مهیا و آماده گردیده است و هرگز در این معنا مفهومی، مبنی بر این که مردم دست روی دست بگذارند و منتظر برکندن ریشه ظلم باشند، وجود ندارد. بلکه طبق این فراز امام مهدی علیه السلام نیز همچون سایر مردم آماده مبارزه با ظلم است، همچنان که ما نیز موظفیم همیشه برای مقابله با ظلم و ستم، خود را مهیا کنیم.

اما درباره دو فراز دیگر دعای ندبه یعنی «این المنتظر لأقامة الامت و العوج» و «این المرتجی لإزالة الجور و

العدوان» باید گفت که با توجه به معنای هر دو بند، باز هم مفهومی درباره کوتاهی مردم در مبارزه با ظلم و ستم دیده نمی شود، بلکه در یکی، امام علیه السلام را به عنوان کسی معرفی می کنیم که منتظر اوئیم که بیاید و کجی ها و سستی ها را اصلاح نماید. و چنین خواسته ای هرگز به معنی این نیست که خودمان اقدامی برای راست کردن کجی ها و از بین بردن سستی ها انجام ندهیم؟ و در فراز دیگر امام علیه السلام را به عنوان کسی معرفی می کنیم که بهترین گزینه برای براندازی ظلم و دشمنی است. لذا می گوئیم کجاست آن کسی که امیدواریم ظلم و ستم و دشمنی را از بین ببرد.

برای مثال اگر کسی بگوید «کجاست آن که تشنگی مرا رفع نماید؟» آیا به این معنا خواهد بود که دیگر خودش برای رفع تشنگی به سراغ آب نمی رود؟! یا خود نیز علاوه بر اینکه منتظر کسی می باشد که به او آب دهد، باز هم برای رفع تشنگی خود اقدام می کند؟

یا اگر بگوئیم «کجاست دکتری که بیماری مرا درمان نماید» به این معناست که خودمان در بستر می خوابیم تا چنین

دکتری پیدا شود و بیماری ما را درمان کند یا اینکه خودمان نزد پزشک می‌رویم، و لو اینکه در رابطه با بیماری ما تخصص و تبحر نداشته باشد، ولی باز هم برای درمان خود تلاش می‌کنیم، اما با وجود این همچنان در آرزوی پزشکی متبحر هستیم که بیماری ما را تشخیص داده و به بهترین نحو درمان نماید.

از سوی دیگر نیز علمای اهل سنت در کتب خود روایاتی را ذکر کرده‌اند مبنی بر اینکه، حجة بن الحسن عسکری علیه السلام پس از ظهور: «یملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً»^۱ و لازمه برپایی عدل و قسط آن هم در سطحی که ظلم و جوری باقی نماند، همان از ریشه کردن بنیان ظالمین و محو کجی‌ها و بدعت‌ها و تحریفات می‌باشد.

تا آن جا که در باب تاسع ذخائرالعقبی از پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه زهرا علیها السلام نقل شده:

«یا فاطمه والذی بعثتني بالحق إن منهما - یعنی من الحسن و الحسین - مهدی هذه الامة، إذا صارت الدنيا هرجاً و

۱- صحیح مسلم کتاب الایمان - صحیح بخاری کتاب بدء الخلق باب نزول عیسی (ع) - صحیح ابن ماجه باب خروج المهدی - صحیح ابی داود کتاب المهدی - مستدرک حاکم ج ۴ - صواعق المحرقة ابن حجر - الاصابه فی تمییز الصحابه ج ۷ و ...

مرجاً و تظاهرات الفتن و تقطعت السبل و أغار بعضهم على بعض، فلا كبير يرحم صغيراً و لا صغير يوقر كبيراً، فبيعت الله عزوجل عند ذلك من يفتح حصون الضلاله و قلوباً غلفاً، يقوم بالدين في آخر الزمان كما قمت به في أول الزمان و يملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً» یعنی ای فاطمه عليها السلام قسم به کسی که مرا به حق مبعوث نمود بدرستی که مهدی عجل الله فرجه این امت از نسل حسن و حسین علیهما السلام است. زمانی که در دنیا هرج و مرج شود و فتنه ها در همه جا ظاهر گردد و راههای حق بر مردم بی راهه شود، مردم یکدیگر را فریب می دهند و به هم تعدی می کنند، آن زمان دیگر نه بزرگ به کوچک رحم می کند و نه کوچکی، بزرگتر را بزرگ و محترم می شمارد و در آن هنگام خداوند عزوجل کسی را مبعوث مینماید که حصار گمراهی را می شکند، در حالی که عقلها و دلها نسبت به درک حقایق عاجزند. در آخر الزمان، مهدی چنان برای اعتلای دین بر می خیزد که من در اول الزمان برای دین و اعتلای آن قیام نمودم. و او زمین را پر از عدل و داد می نماید آن چنان که پر از جور و ستم شده بود.

لذا امام مهدی عجله الله فرجه به اعتراف علمای اهل تسنن همان است که جهان را پر از عدل خواهد کرد و بنیان ستمگران را فرو خواهد ریخت و بدیها و کج رویها را به بهترین شکل اصلاح خواهد نمود.

و در این زمان وظیفه ما منتظران ایشان خودسازی فردی و اجتماعی است، تا جامعه ای را مهیا نمائیم که زمینه استقبال از قدوم مبارک ایشان را داشته باشد. پس تک تک شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله باید در برابر کجیها و فساد قد علم نمایند و برای نابودی بنیان ظلم تلاش کنند، هر چند تحقق آن در حد اعلا ممکن نباشد، ولی «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»، پس باید خود را در مسیر حرکت جامعه به سوی مدینه فاضله قرار دهیم تا ان شاء الله بتوانیم در ظهور منجی عالم بشریت حضرت بقیه الله اعظم (ارواحنا فداه) و تشکیل مدینه فاضله نقش مؤثری داشته باشیم.

سؤال سیزدهم: آیا امام مهدی عجله الله فرجه «باب الله» و درب رسیدن به خداست؟

«أین باب الله الذی منه یؤتی» در این جمله برای خدا و

رسیدن به او درب قائل شده است و امام را درب رسیدن به خدا معرفی می‌کند و این فراز، دستور به امر غیر ممکن است.

پاسخ: در رابطه با این ایراد باید ذکر کرد که این بهانه، نشان از کج فهمی مغرضانه معترض دارد چرا که:

اولاً: به زمینه‌ها و مقدمات رسیدن به یک هدف باب اطلاق می‌شود چنان که می‌گوئیم باب تحصیل و رسیدن به ثروت تجارت است و باب رسیدن به مقامات علمی تحصیل علم است. به عبارت دیگر، زمینه و مقدمات رسیدن به ثروت و مقامات علمی، تجارت و تحصیل علم است. لذا اگر بگوئیم «این باب الله»، یعنی اینکه امام زمان علیه السلام مسیر رسیدن به خدا و آنچه است که به ما داده میشود و این بدان مفهوم است که مسیر رستگاری و سعادت و خیر دنیا و آخرت، متابعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت ایشان می‌باشد، چرا که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و عترت وی «کلهم باب الله» هستند.

قرآن کریم نیز به این مسأله اشارات فراوانی نموده است:

(۱) «مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ». (نساء - ۱۳)

طبق این آیه مسیر و مقدمه رسیدن به بهشت اطاعت از خداوند و رسول خداست. لذا این اطاعت باب رسیدن به بهشت است.

(۲) «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ» (نساء - ۶۹).

با توجه به آیه فوق نیز باب همراه شدن با پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین و پیوستن به آنان، تنها اطاعت امر خدا و رسول او می باشد.

(۳) «إِنْ تُطِيعُوا تَهْتَدُوا» (نور - ۵۴)

در این آیه نیز باب، زمینه و مقدمه هدایت، اطاعت امر پیامبر ﷺ می باشد.

(۴) «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد ﷺ - ۳۳)

طبق آیه مذکور نیز باب پذیرش و یا رد عمل در درگاه احدیت، اطاعت امر خدا و پیغمبر او می باشد.

(۵) «فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا» (فتح - ۱۶)

خداوند باری تعالی نیز در این آیه بیان نموده که زمینه و

مقدمه رسیدن به پاداش نیک و عالی، اطاعت است.

لذا حضرت محمد ﷺ «باب الله» است و اطاعت امر او زمینه رستگاری و فوز العظیم می باشد. از طرف دیگر، با توجه به آیات قرآن، «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء-۸۰)، یعنی هر کس فرمان پیامبر را اطاعت نماید همانا که خدا را اطاعت نموده. به عبارتی کلام رسول خدا ﷺ، کلام خداست «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم-۴۳).

و طبق دستورات پیامبر ﷺ تبعیت از عترت و اهل بیت  لازم می باشد و آنان نیز باب الله هستند :

۱) مسلم در صحیح خود باب فضائل علی بن ابیطالب  و ترمذی نیز در صحیح و حاکم در مستدرک و احمد بن حنبل در مسند و دیگران با اسناد فراوان و محکمی به حدیث ثقلین اشاره نموده اند، و طبق این حدیث تمسک به قرآن و عترت

۱- صحیح مسلم ج ۷ / ۱۲۲ و ۱۲۳ - مسند أحمد ج ۵ - المطالب العالیة ابن حجر العسقلانی - صحیح الترمذی ج ۲ - المعجم الکبیر طبرانی ج ۳ - الدر المنثور - الجامع الصغیر - مصنف ابن ابی شیبة ج ۱۰ - الصواعق المحرقة - تفسیر فخر رازی - مسند أحمد ج ۶ - السنن الکبری نسائی ج ۵ - المستدرک علی الصحیحین ج ۳ / ۱۱۸ ح ۴۵۷۶ و ۴۵۷۷، المعجم الکبیر ج ۵ - فوائد سمویه: ۸۴ ح ۸۱.

شرط هدایت است و تخلف از آنان مایه ضلالت و گمراهی خواهد بود، لذا عترت پاک نبوی صلی الله علیه و آله باب هدایت می باشند.

(۲) بنابر آنچه در پاسخ سؤال یازدهم ذکر کردیم، ثابت شد که خلفاء پیامبر صلی الله علیه و آله همان دوازده ائمه شیعه می باشند و از آنجا که امر به تبعیت از خلفاء و امراء بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله شده ایم، و امر پیامبر نسبت به موضوعی همان امر خداست، لذا تبعیت از خلفاء اثنی عشر، همان تبعیت از خدا و رسول خداست و با توجه به اینکه اطاعت خدا و رسول خدا باب رحمت و رستگاری می باشد. پس اطاعت از عترت پاک پیامبر که همان خلفاء اثنی عشر هستند نیز، باب رستگاری و فوز العظیم است^۱.

۱- در روایتی زیبا در جلد ۳۶ کتاب بحار الانوار آمده است که یکی از یاران امام باقر علیه السلام به ایشان عرض می نماید: «یا سیدی ایس هذا الامر لکم؟ قال: نعم، قلت: فلم قعدتم عن حقکم و دعواکم وقد قال الله تبارک و تعالی: "وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم» (حج: ۷۸)

قال علیه السلام: فما بال أمير المؤمنين عليه السلام قعد عن حقه حيث لم يجد ناصراً؟ أو لم تسمع الله تعالى يقول في قصة لوط: " قال لو أن لی بکم قوة أو أوی إلى رکن شدید (هود: ۸۰) " و يقول فی حکایة عن نوح: " فدعا ربه أنى مغلوب فانتصر (القمر: ۱۰) " و يقول فی قصة موسى: " رب أنى لا أملك

سؤال چهاردهم: جمله «أین وجه الله الذی الیه یتوجه الاولیاء» مخالف قرآن و عین کفر است.

جمله «أین وجه الله الذی الیه یتوجه الاولیاء» یعنی کجاست وجه و چهره خدا که اولیاء الله به او رو می کنند، مخالف آیات قرآن است و عین شرک و کفر می باشد. زیرا از جهتی در آیه ۱۱۵ سوره بقره آمده است «فأینما تولوا فثم وجه الله» یعنی به هر سو بنگرید صورت خدا همان جاست و از سوی دیگر

إلا نفسی وأخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین (المائدة : ۲۵) " فإذا کان النبی هکذا فالوصی أعذر».

یعنی ای سرور من آیا امامت و ولایت حق شما نیست. امام علیه السلام فرمودند: آری. آن شخص گفت پس چگونه از حق خود گذشتید در حالی که در قرآن آمده است که در راه خدا جهاد نمایید که او شما را برگزیده است.

امام علیه السلام فرمودند: آنگاه که امیر المؤمنین علیه السلام یارو یآوری ندارد چگونه قیام کند؟ آیا نشنیده ای کلام خدا را آنجا که لوط علیه السلام بدان سبب که قدرت مبارزه با قوم خود را ندارد از آن سرزمین مهاجرت می کند. و آنجا که نوح علیه السلام به جهت آن که یاری ندارد به درگاه خداوند دعا می کند که من مغلوب قوم خود شده ام، پس مرا یاری نما و نیز موسی علیه السلام خطاب به خداوند متعال می گوید: خداوند من در مقابل قوم خود به جز برادرم هارون یاری ندارم پس میان ما و قوم فاسقین فاصله بینداز. آنگاه امام باقر علیه السلام عرض می کنند: اگر نبی خدا چنین بگوید، دیگر دلیلی برای بهانه جویی بر وصی و جانشین نبی وجود ندارد.

همان کفر و شرک صوفیه است که قائلند برای عبادت خدا باید توجه به صورت پیر طریقت نمود.

پاسخ: و اما درباره اعتراض سطحی انگارانہ معترض باید چنین پاسخ داد که:

اولاً: «فأینما تولوا فثمّ وجه الله» یعنی، به هر سو که رو نمائید وجه الله (صورت خدا) آنجاست.

و طبق آنچه مفسرین اهل سنت بیان نموده اند «وجه الله» معانی گسترده ای دارد. طبری در جلد اول جامع البیان با ذکر روایاتی در شأن نزول آیه مذکور، کعبه و قبله مسلمین را مصداق خاص «وجه الله» معرفی می‌کند. و در ادامه می‌گوید «فالصواب فیہ من القول ان یقال: إنہا جائت مجیی العموم...»^۱ بهتر این است که بگوئیم: این آیه افاده برعموم می‌کند و چنین تأویل می‌نماید که: به هر سو سفر کنید و هر عملی را از واجب یا مستحب که انجام دهید، همان «وجه الله» می‌باشد.

در جایی دیگر نیز آورده «ثمّ وجه الله»، یعنی «ثمّ رضوان الله»، به عبارتی «وجه الله»، رضای خداست. در روایتی دیگر

۱- جامع البیان طبری ج ۱ ذیل آیه مذکور

نیز آورده که مراد از «وجه الله» صفات خداست. قرطبی نیز در جلد ۱۷ تفسیر خود میگوید: «والصحيح أن يقال: وجهه وجوده و ذاته» یعنی صحیح آن است که گفته شود وجه الله همان ذات و وجود خداست.

با توجه به قول مفسرین اهل تسنن برمی آید که هر آنچه که نشانی از خدا به ما دهد و جلوه ائی از ذات او باشد وجه الله می باشد و برای همین است که در آیه آمده است: «به هر سوره می کنید وجه الله همان جاست.» مثلاً وقتی به یک انسان نگاه می کنیم نشان از صفت خالقیت خدا و قادر بودن او دارد و به هنگام استفاده از نعمتهای خدا به یاد رازق بودن خدا خواهیم افتاد. لذا هر آنچه در دنیا می باشد نشان از صفتی از صفات عالیه الهی دارد و همه آنها همان «وجه الله» می باشد. لهذا امام زمان علیه السلام نیز وجه الله و جلوه ایی از صفات خالقیت، رازقیت، مالکیت، قادر بودن و... خداست. با این تفاوت که «الیه یتوجه الأولیاء» یعنی اولیای خدا به سوی او رو می نمایند، زیرا چنانچه ثابت نمودیم او آخرین خلیفه و امام، از خلفاء اثنا عشری است که

صحاح به آن اشاره نموده‌اند^۱ و خداوند در قرآن امر به اطاعت از آنان نموده «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ لذا اولیاء خدا یعنی کسانی که بخواهند تابع امر خدا باشند باید به سوی او رو نمایند در نتیجه امام زمان علیه السلام «وجه الله الذی الیه یتوجه الأولیاء» می باشد.

سؤال پانزدهم: فراز «أین الطالب بدم المقتول بکربلا» با هیچ عقل سلیمی تطابق ندارد.

فراز «أین الطالب بدم المقتول بکربلا» از جمله فرازهایی است که اولاً بافنده دعا هیچ فکر نکرده است که امام مهدی علیه السلام خون جد خود را چگونه از قاتلان وی مطالبه می نماید، حال آنکه آنان در قید حیات نیستند.

ثانیاً می گویند امام مهدی علیه السلام آنقدر خون و خون ریزی می نماید که تا زانوی اسبش در خون غرق می شود. وی میلیاردها نفر را از دم تیغ می گذراند تا اینکه یکصد و بیست نفر یا کمی

۱- این مطلب در پاسخ سوال یازدهم مورد بررسی واقع شده است.

۲- نساء-۹

بیشتر بر زمین باقی می‌مانند. اگر ایشان روزانه هزار نفر یا کمی بیشتر را بکشد باید صدها سال حکومت کند در حالی که مدت حکومت صاحب الزمان علیه السلام طبق روایات موثق هشت سال می‌باشد.

پاسخ: در مورد فراز «أین الطالب بدم المقتول بکربلا» نکاتی وجود دارد که باید به آنها اشاره شود:

اول اینکه امام زمان علیه السلام بعد از ظهور برای اجرای احکام اسلام آن هم در سطح جهانی و ایجاد مدینه فاضله برنامه‌های کامل و فراوانی دارند که یکی از آنها «طالب بدم الحسین» یا همان خونخواهی خون جد بزرگوارشان امام حسین علیه السلام می‌باشد. اما در مورد اینکه به چه شیوه‌ایی انتقام خون جد بزرگوارشان را خواهند گرفت و از چه کسانی انتقام می‌گیرند باید گفت:

اولاً: از آنجا که هدف از قیام امام حسین علیه السلام احیای دین و زنده کردن امر به معروف و نهی از منکر و اقامه نماز بوده، لذا این تصور که خون برای امام حسین علیه السلام و حتی دیگر ائمه علیهم السلام مهمتر از دین می‌باشد، تفکری بس پوچ و بی‌محتوا و خالی از

هرگونه معرفت به مقام ایشان می باشد.

ثانیاً: هر چند حضرت ابی عبدالله علیه السلام برای دین و به نام دین قیام نمودند ولی ایشان نیز به جهت ظلم و ستمی که به او و خاندان پاک عترت شد و غصب خلافت از ایشان کردند، موفق به اجرای کامل احکام اسلامی در سطح جامعه مسلمانان نشدند. لذا با توجه به این دو اصل، خون خواهی امام زمان علیه السلام هرگز به معنای انتقام وی به جهت ریختن خون امام حسین علیه السلام و تعدی به او و خاندان عترت طاهره و یارانش نیست، بلکه خونخواهی ایشان به دلیل هدف والای جد بزرگوارش بوده. به عبارت دیگر امام زمان علیه السلام با برپایی احکام دین در سطوح عالیہ جهانی و تشکیل مدینه فاضله انتقام خون جد خود حسین بن علی علیه السلام را خواهند گرفت.

اما درباره اینکه ایشان از چه کسانی انتقام خواهند گرفت باید عرض کرد هر چند یزید رضی الله عنه و عاملان شهادت امام حسین علیه السلام زنده نیستند ولی با توجه به اینکه مراد از خونخواهی امام زمان علیه السلام ایفای حق اهل بیت علیهم السلام از جهت مقام و منزلت و هدف، می باشد لذا نیازی به وجود یزید رضی الله عنه و یزیدیان نیست.

و از سوی دیگر جاحظ از علماء متعصب اهل سنت پس از ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام و اشاره به فسق یزید رضی الله عنه، می گوید: «فالفاسق ملعون، ومن نهی عن شتم الملعون فملعون..»^۱ یعنی فاسق ملعون است و هر آنکس که از شتم ملعون نهی کند، خود نیز ملعون است.

در ضمن علمای اهل سنت از جمله علامه سمهودی اذعان نموده‌اند: «اتفق العلماء علی جواز لعن من قتل الحسین (ع) او امر بقتله و اجازه و رضی به من غیر تعیین»^۲ یعنی "علماء اتفاق نظر دارند در جواز لعن قاتل حسین علیه السلام و کسی که امر به قتل او داده و کسی که اجازه آن را صادر کرده و هر کس که راضی بقتل او باشد."

در نتیجه با وجود نبود یزید رضی الله عنه و یزیدیان طبق اعتراف علماء سنت کسانی که امروز نیز به قتل حسین علیه السلام راضی هستند همانگونه که در لعن با یزید رضی الله عنه شریکند در عقاب و عذاب نیز شریک او هستند و آنان نیز باید به امام زمان علیه السلام در خون

۱ - آثار الجاحظ ص ۱۲۹ الرسالة الحادية عشرة في بني أمية.

۲ - جواهر العقدين، علامه سمهودی

خواهی از «دم‌الحسین علیه السلام» جواب پس دهند.

از همه مهمتر با وجود آن همه ستم و ظلمی که به ریحانه رسول خدا و عترت ایشان شد اگر یزید رضی الله عنه و سپاهش زنده بودند هرگز دار دنیا محلی برای مکافات آنان نخواهد بود.

و اما در مورد خون و خونریزی هایی که هنگام ظهور امام مهدی علیه السلام پیش خواهد آمد لازم به ذکر است که اعداد و ارقامی که در روایات مبنی بر تعداد کشته شدگانی که در آخرالزمان توسط امام زمان علیه السلام و یارانش به هلاکت می‌رسند تنها به معنی کثرت و فراوانی می‌باشد، نه بدین معنا که امام علیه السلام حتماً صد یا هزار یا چند هزار یا چند میلیارد نفر را می‌کشند.

در ضمن ایجاد جامعه جهانی اسلامی و به عبارتی تحقق دهکده جهانی محمدی صلی الله علیه و آله امری نیست که باریختن خون دو نفر یا ده نفر بدست بیاید، لذا می‌طلبند که تمامی کافران و فاسقان و دشمنان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله از صحنه روزگار محو شده و یا وارد در اسلام و حصن حصین آل الله شوند.

لذا وقوع جنگی جهانی و جهادی عظیم و کشت و کشتار فراوان برای تحقق دهکده جهانی محمدی (علوی) صلی الله علیه و آله امری

عادی و طبیعی خواهد بود.

پاسخ به شبهاتی پیرامون قیام عاشورا:

در اینجا جا دارد که در رابطه با بعضی پرسشها و شبهات پیرامون قیام امام حسین علیه السلام مواردی مطرح شود:

۱- یزید رضی الله عنه خلیفه وقت بود و امام حسین علیه السلام در برابر خلیفه وقت قیام کرد و طبق احادیث موجود در صحیح بخاری و مسلم «لیس احد یفارق الجماعة شراً فیموت الا میتة جاهلیة»^۱ به عبارتی کسی که خلاف امت عمل نماید در مقابل خلیفه وقت بایستند مرگ او مرگ جاهلیت خواهد بود. و امام حسین علیه السلام نیز چنین کرد؟!

در رابطه با این شبهه لازم است مواردی مورد بررسی قرار بگیرد:

الف- شخصیت یزید بن معاویه رضی الله عنه

در بررسی شخصیت یزید رضی الله عنه و اثبات کفر و ارتداد او

۱- صحیح بخاری ج ۸ باب السمع و الطاعة الامام ما لم تکن معصية صحیح مسلم ج ۶ کتاب الامارة باب الامر بلزوم الجماعة

موارد زیادی در تاریخ اهل سنت آمده که مؤید این مطلب می‌باشد. از جمله این موارد اشعار وی است که در حال مستی سروده است:

بذلک انی لا احب التاجیا	علیه هاتی و اعلنی و ترنسی
الی احدثی اقام البواکیا	حیث اباسفیان قدماً سمایها
تخیرها العنسی کرماً شامیاً	الا هات سقینی علی ذاک قهوة
وجدنا حلال شربها متوالیا	اذا ما نظرنا فی أمور قدیمة
ولا تأملی بعد القراق تلاقیا	وإن مت یا أم الأحیمر فانکحی
احادیث زور تترک القلب ساهیا ^۱	فان الذی حدثت عن یوم بعثنا
بمشمولة صفراء تروی عظامیا ^۲	ولا بدلی من أن ازور محمداً

در این اشعار یزید رضی الله عنه خطاب به معشوقه خود می‌گوید: نزدیک من بیا و علناً مرا از آنچه اباسفیان در احد انجام داد و آن کشتاری که به راه انداخت و باعث گریه بر حمزه و دیگران شد، آگاه نما و این مطلب را آرام و آهسته نجوی نکن.

۱- در روایتی دیگر این مصرع بدین شکل آمده است: «احادیث طسم يجعل القلب ساهياً»

۲- تذکرة الخواص الائمة سبط بن جوزی-معالم المدرستین ج ۳ سید مرتضی عسکری (الشیعی)

مرا از آن شرابی بنوشان که ساقی منطقه کروم شام انتخاب می کرد که ما اگر به قدیم نگاه کنیم شرب آن حلال بوده و اگر مردم ازدواج کن و گمان نکن که ما بعد از مرگ هم دیگر را ملاقات می کنیم زیرا آنچه در باره قیامت و نُشور و زنده شدن مردگان گفته شده جز داستان و افسانه نیست و در آخرین بیت نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد تمسخر و استهزاء قرار می دهد. و نیز می گوید:

اقول لصاحب ضمت الكائنس شملهم ودائمی صبايات الهوى يترنم
 خذوا بنصيب من نعيم ولذة فكل وإن طال المدى ينصرم
 در این دو بیت نیز اشاره می کند که هر چه هست همین دنیاست و غیر از این عالم عالمی وجود ندارد، پس نباید از لذتها و نعمتهای این عالم دست برداشت.

و همچنین است:

يا معشر الندمان قوموا واسمعوا صوت الأغاني
 واشربوا كأس المدام واتركوا ذكر المعاني
 شغلتنى نعمة العيدان عن صوت الاذان
 وتعوضت عن الحور عجوزاً فى الدنان

ما حصل معنا آنکه به جماعت ندماء وهم پیاله های خود می گوید: برخیزید و به صدای ساز و آواز گوش دهید و از شراب ناب بنوشید و نماز و ذکر حق را ترک کنید که مرا صدای ساز به خود مشغول نموده و آن را با صدای اذان معاوضه می کنم و پیرزن های نغمه سرا و آواز خوان دنیا را با حورالعین عوض کرده ام.

در تمام مقاتل نیز نقل شده، و حتی سبط ابن جوزی نیز در تذکرة الخواص صفحه ۱۴۸ اشاره می کند هنگامی که کاروان اهل البيت علیهم السلام را به شام آوردند، یزید لعین بر منظره قصر خود که مشرف بر محله جیرون بود قرار گرفته و این دو بیت را سرود:

لما بدت کلک الحمول و أشرقت تلک الشموس علی ربا جیرون
 نعب الغراب فقلت نح أولاتنح فلقد قضیت من النبسی دیونی
 یعنی هنگامی که رأس الحسین علیه السلام و کاروان اهل بیت علیهم السلام دیده شد، کلاغی شروع به آواز خواندن کرد. گفتم ای کلاغ یخوانی یا نخوانی من دین و انتقام خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتم.
 از دیگر ابیاتی که منسوب به یزید رضی الله عنه است شعری است

که طبری وابن کثیر وسبط ابن جوزی و دیگران آن را نقل نموده اند که بیت مشهور آن چنین است:

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل

یعنی بنی هاشم مردم را به بازی و تمسخر گرفتند، و هیچ وحی نازل نشده بود و هرگز چنین خبری نبوده.

درباره این شعر و بیت مذکور طبری میگوید: «فقال مجاهراً بکفره و مظهراً لشرکه»^۱ یعنی این ابیات روشن کننده کفریزید و ظاهر کننده شرک اوست.

ابن کثیر درباره این بیت قائل است: «فهذا إن قاله یزیدبن معاویة فلعنة الله علیه ولعنة اللاعین وإن لم یکن قاله، لعنة الله علی من وضعه علیه»^۲

چنانکه شاهدیم ابن کثیر نیز چون جایی برای اثبات رد انتساب بیت به یزید رضی الله عنه نمی بیند چنین می گوید: اگر یزید قائل به این بیت باشد پس لعنت خدا و لعنت لاعین بر او باد و اگر این بیت از او نباشد لذا لعنت خدا بر کسی که این بیت را به

۱- تاریخ طبری ج ۸

۲- البدایة و النهایة ج ۸ ابن کثیر

وی نسبت داده باشد.

آنچه بیان شد تنها نمونه ای اندک از ابیات خُمَریه یزید ملعون می باشد که علماء سنت به آن اعتراف نموده اند. اما از دیگر مواردی که مورخین اهل سنت به آن اشاره نموده اند و در اثبات کفر یزید سند معتبری به حساب می آید «واقعة الحرّة» می باشد.

مورخین و علماء بزرگ سنی نقل کرده اند که در سال شصت و دو هجری جماعتی از اهل مدینه هنگامی که از کفریات و اعمال یزید رضی الله عنه مطلع شدند به مدینه بازگشتند و بیعت با یزید رضی الله عنه را شکستند و عامل او عثمان بن محمد بن ابی سفیان را بیرون کردند.

چون این خبر به یزید رضی الله عنه رسید، او نیز مسلم بن عقبه را با لشکری بزرگ از اهل شام برای سرکوبی اهل مدینه به آنجا فرستاد و دستور داد که به مدت سه شبانه روز خون مردم مدینه بر شما حلال است (الحرّة) لذا فاجعه بزرگی در مدینه پیا شد.^۱

۱- البداية والنهاية ج ۶ و ج ۸ ابن کثیر-جوامع السیر ابن حزم-سیر اعلام الأنباء ج ۱ و ج ۲۱ الذهبی-تاریخ طبری ج ۴-اسد الغابه ج ۳ ابن عبد البر

ابن حجر در جلد ۸ فتح الباری می‌گوید: «وكانت وقعة الحرة في سنة ثلاث وستين وسببها أن أهل المدينة خلعوا بيعة يزيد بن معاوية لما بلغهم ما يتعمده من الفساد فأمر الانصار عليهم عبد الله بن حنظلة بن أبي عامر وأمر المهاجرون عليهم عبد الله بن مطيع العدوي وأرسل إليهم يزيد بن معاوية مسلم بن عقبة المري في جيش كثير فهزمهم واستباحوا المدينة وقتلوا بن حنظلة وقتل من الانصار شيء كثير جدا»^۱.

و در جلد ۱۳ فتح الباری از طبرانی نقل می‌نماید که معاویه رضی الله عنه در بستر مرگ به یزید رضی الله عنه می‌گوید: «لست اخاف عليك الا أهل الحجاز فان رأی بك منهم ريب فوجه اليهم مسلم بن عقبة» یعنی برای تو نگران نیستم مگر از اهل حجاز پس هر گاه درباره آنان به مشکلی برخوردی مسلم بن عقبه را بسوی آنان بفرست.

۱- اهل مدینه زمانی که از فساد متعمدانه یزید مطلع شدند بیعت یزید را شکستند پس عبدالله بن حنظله (غسیل الملائكة) امیر انصار شد و عبدالله بن مطیع امیر مهاجرین گشت. و یزید، مسلم بن عقبه را بهسوی آنان فرستاد ... و خون و خون ریزی را در مدینه مباح شمرده و به آن تجاوز نمود و این حنظله و بسیاری از انصار را به شهادت رساند.

علامه قرطبی از علماء برجسته اهل سنت آورده است: «وجئت الخيل في المسجد النبوي و بالت و راثت بين القبر و المنبر و خلت المدينة من اهلها و بقيت ثمارها للعوافي»^۱ به عبارتی در این واقعه اسبها نیز وارد مسجد نبوی شده تا آنجا که اسبها بین قبر پیامبر و منبر ایشان (که طبق روایتی باغی از باغهای بهشت است) کثافت و ادرار کردند و مدینه از اهلش خالی شد و محصولات و هر آنچه در آن بود برای حیوانات باقی ماند.

جالب اینجاست که ابن تیمیه منشأ تفکر و هابیت نیز جایی برای انکار این ماجرا نمی بیند و چنین می گوید: «وهذا هو الذي عظم انكار الناس عليه من فعل يزيد و لهذا قيل للامام احمد: اتكتب الحديث من يزيد؟ قال لا...، أليس هو الذي فعل بأهل المدينة ما فعل.»^۲

یعنی این واقعه باعث شد که مردم بر فعل یزید رضی الله عنه اعتراض کنند و به همین جهت هنگامی که از احمد بن حنبل

۱- فیض القدير ج ۱ المناوی.

۲- منهاج السنة ج ۲ ابن تیمیه.

سؤال می‌شود: آیا از یزید رضی الله عنه حدیثی روایت می‌کنی؟ گفت: خیر...، آیا او نبود که با اهل مدینه چنین و چنان کرد. در جایی دیگر نیز ابن تیمیه درباره یزید رضی الله عنه می‌گوید: «قد أتى أموراً منكراً، منها: وقعة الحرة وقد جاء في الصحيح... (المدينة حرم ما بين عاثر الى كذا، من احدث فيها حدثاً او آوى محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين، لا يقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً)»^۱ یعنی از یزید رضی الله عنه امور منکری سر زده که یکی از آنها واقعه الحرة می‌باشد و در صحیح بخاری روایت شده (...هر کسی در مدینه حادثه ایی و فتنه ایی به بار آورد لعنت خدا و ملائکه و مردم بر او باد و هیچ عمل و توبه ایی از او قبول نخواهد شد).

لذا شاهدیم حتی ابن تیمیه نیز به این روایت برای لعن بر یزید رضی الله عنه استناد می‌کند. در ضمن در ادامه مطلب به موردی اشاره می‌کند که فرزند احمد بن حنبل از او سؤال می‌کند: «لماذا لاتلعنه؟» چرا یزید رضی الله عنه را لعن نمی‌کنی؟ و او در پاسخ

۱- صحیح البخاری ج ۷ کتاب فضائل المدینه، ج ۲ باب حرم المدینه - صحیح مسلم ج ۴ - التاريخ الكبير ج ۱ و ج ۲ بخاری - رأس الحسين، ابن تیمیه.

می گوید: «و متی رأیت اباک یلعن احداً» یعنی چه وقت دیدی که پدرت کسی را لعن کند. لذا لعن اونیز جایز بوده چنانکه ابن تیمیه اشاره میکند، ولی عادت احمد بن حنبل این بوده که کسی را لعن نکند و هر چند مستحق لعن باشد!!^۱

ابن حجر نیز می گوید: «فأغزوا یزید جیشاً عظیماً فعلوا بالمدينة فی وقعة الحرة ما اشتهر ثم ساروا من المدينة الى مكة فحاصروا ابن الزبير و رموا البيت بالمنجنیق»^۲ به عبارتی سپاهی که یزید رضی الله عنه برای سرکوبی مردم مدینه فرستاد و بعد از به بار آوردن آن فاجعه بزرگ به سمت مکه رفتند و ابن زبیر را نیز در آنجا محاصره نموده و به خانه خدا، کعبه یا منجنیق حمله کردند.

ابن کثیر نیز در این باره می گوید: هنگامی که عبدالله بن حنظله و یاران او از سفر شام به مدینه بازگشتند: «ذکروا اهلهم عن یزید ما کان یقع منه من القبائح فی شربه الخمر و ما

۱- رأس الحسین، ابن تیمیه

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر ج ۵، درباره این مطلب، در کتب تاریخی فراوانی ذکر مطلب نموده اند که ما در اینجا به ذکر این سند اکتفا می نماییم.

یتبع ذلك من الفواحش التي من اكبرها ترك الصلاة عن وقتها، بسبب السكر»^۱ یعنی عبدالله اهل مدینه را درباره اعمال قبیح یزید رضی اللہ عنہ از جمله شراب خواری او وانجام فواحشی از جمله ترک نماز به جهت مست بودنش خبر داد.

و نیز ذکر کرده است که در این واقعه هفتصد نفر از مهاجرین و انصار و حتی از صحابه رسول خدا کشته شدند و ده هزار نفر که راوی می گوید آنها را دیگر نمیشناختیم.^۲ از جمله کشته شدگان عبارتند از:

عبدالله بن حنظله، معقل بن سنان، عبیدالله بن زید، مسروق بن الاعدع، محمد بن ابی کعب، عبدالرحمان بن ابی قتاده، ابو حکیم معاذ بن الحارث الانصاری کسی که عمر او را به عنوان امام جماعت قرار داد و نیز فرزندان زینب دختر ام سلمه و زید بن سلمه انصاری و هفت نفر از خواهران او و احنس بن شریق که شاهد فتح مکه در زمان رسول خدا (ص) بوده.^۳

۱- البدایة والنهاية ج ۶ ابن کثیر.

۲- البدایة والنهاية ج ۸ ابن کثیر

۳- البدایة والنهاية ج ۸ ابن کثیر.

و حتی جابر بن عبدالله که از صحابه بود نیز در آن واقعه در مدینه حضور داشت و خود را پنهان کرده بود و ابو سعید خدری (از صحابه) به غاری پناه برد.

و خلاصه این فاجعه آنقدر بزرگ و سخت بود که مورخین حتی ذکر کرده اند: «ولدت الف امرأة بعد الحره من غیر زوج»^۱ یعنی بعد از واقعه حره به جهت تعرض به زنان هزاران زن حامله شدند، بی آنکه شوهری داشته باشند!

ابن کثیر در رابطه با شخصیت یزید رضی الله عنه می گوید: «وقد روی أن یزید کان قد اشتهر بالمعازف و شرب الخمر والغنا والصيد واتخاذ الغلمان والقلیان والکلاب والنطاح بین الکباش والدباب والقروود، وما من یوم إلا یصبح فیہ مخمورا، وکان یشد القرد علی فرس مسرجة بحبال ویسوق به، ویلبس القرد قلانس الذهب، وكذلك الغلمان، وکان یسابق بین الخیل، وکان إذا مات القرد حزن علیه. وقیل: إن سبب موته أنه حمل قرده وجعل ینقزها فعضته»^۲.

۱- البداية والنهاية ج ۸ ابن کثیر - تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی و...

۲- البداية والنهاية ج ۸ ابن کثیر.

به عبارتی او در این روایت یزید رضی الله عنه را شخصی شراب خوار معرفی می‌کند و می‌گوید: او به غنا، آواز، شکار تفریحی، قلیان، سگ بازی، خروس بازی و جدال بین میمون‌ها و دیگر حیوانات علاقه فراوانی داشته و در این مسائل شهرت یافته بود. و می‌گوید روزی نبود که یزید مست نباشد، یزید میمون خود را بر اسبی می‌بست و آن را راهی میدان اسب سواری می‌کرد و هنگامی که میمون محبوبش می‌میرد بسیار اندوهگین می‌شود، در ادامه می‌گوید: سبب مرگ یزید رضی الله عنه میمونی بوده که او را گاز گرفته، پس وی به هلاکت رسید.

الشوکانی نیز یزید رضی الله عنه را با چنین الفاظی معرفی می‌کند: «الخمیر السکیر الهاتک لحرم الشریعه»^۱ یعنی شراب خوار خمار و مست و هتک کننده خانه خدا.

البلاذری از دیگر مورخین اهل سنت می‌گوید: «کان یزید بن معاویه أول من اظهر شرب الشراب و الاستهتار بالغنا و الصيد و اتخاذ القلیان والمعافره بالکلاب و الدیکه»^۲

۱- نیل الاوطار ج ۷ الشوکانی.

۲- انساب الاشراف ج ۴ البلاذری.

یعنی یزید رضی الله عنه اولین کسی بود که علناً شراب خواری کرد و علناً غنا استماع می نمود و شکار و قلیان... و سگ بازی و خروس بازی سیره او بود.

در روایتی نیز ماجرای مرگ یزید رضی الله عنه را چنین بیان نموده اند: «أنه حمل قرده على الاتان و هو سكران ثم ركض خلفها فسقط فأنذقت عنقه أو أنقطع في جوفه شبيئ» یعنی وی میمونی را بر الاغی سوار کرد و در حالی که خودش مست بود، در کنار او شروع به دویدن کرد ناگهان افتاد و سرش به جایی برخورد کرد و یا اینکه رگی در بدنش قطع شده و به هلاکت رسید.

لذا ارتداد، کفر و فسق یزید رضی الله عنه امری است که علماء اهل سنت علی رغم ذکر مصادیق آن در کتب خود جایی نیز برای انکار آن نیافتند، مگر جاهلان عالم نمایی که به تبعیت از یزید رضی الله عنه و برای حمایت از او، یزید رضی الله عنه را خلیفه خواندند و شهادت امام حسین رضی الله عنه را مיתה جاهلیه نامیدند!!

ب- شخصیت امام حسین علیه السلام در صحیحین:

در بیان شخصیت امام حسین علیه السلام و مقام و شأن ایشان آیات و روایات زیادی وجود دارد که ما تنها در اینجا به ذکر آنچه در صحیح بخاری ((اصح الکتب من بعد قرآن!)) و صحیح مسلم آمده است پرداخته و به جهت اهمیت این دو کتاب و صحت روایات موجود در آنها از منظر اهل سنت بدین قلیل اکتفا می‌کنیم:

- ۱- در صحیح بخاری آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «هما ریحانتای من الدنیا»^۱ یعنی حسن و حسین علیهما السلام دو ریحانه من از دنیا هستند.
- ۲- «قل لا اسئلكم علیه اجراً الا الموده فی القربی»^۲ در رابطه با این آیه بخاری در صحیح خود آورده است: «قربی آل محمد»^۳ هستند لذا قرآن نیز سفارش به مودت و دوستی با اهل بیت و آل محمد صلی الله علیه و آله نموده است.

۱- صحیح البخاری کتاب الأدب و کتاب بدء الخلق.

۲- شوری-۲۳.

۳- صحیح بخاری باب قوله الا الموده فی القربی.

۳- «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» آیه تطهیر از جمله آیاتی است که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده و مسلم در صحیح خود در کتاب فضائل الصحابه به آن اشاره کرده است:

«خرج النبی صلی الله علیه وسلم غداً و علیه مرط مرحل من شعر الأسود فجاء الحسن بن علی فأدخله ثم جاء الحسین فأدخله، فدخل معه ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علی فأدخله ثم قال: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»

یعنی روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که کساء (عباء) بر دوش داشت از خانه خارج شد (و به منزل علی و فاطمه علیهم السلام مشرف شدند) چون حسن بن علی علیه السلام رسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله او را به زیر کساء بردند. سپس حسین علیه السلام آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله او را نیز همراه خود و امام حسن علیه السلام به زیر کساء بردند. سپس به فاطمه علیها السلام فرمودند به زیر کساء وارد شوند و بعد از آن علی علیه السلام آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله او را نیز همراه خود و فاطمه و حسین علیهم السلام به زیر کساء بردند، سپس فرمود: «به درستی که خداوند رجس را

از شما، اهل البیت، دور ساخته و شمارا طاهر و مطهر گردانیده است.»

جا دارد درباره این روایت به نکاتی اشاره کنیم:

اول: «إِنَّمَا يَرِيدُ»، در این آیه ابتدا صحبت از اراده و خواست خدا شده است و خواست خداوند، عین فعل اوست. به عبارتی خداوند هر چه بخواهد خواهد شد و اراده او جدا از تحقق خواسته (فعل) او نیست و هر دو یکی هستند چنانکه در آیه ۸۲ سوره مبارکه یاسین آمده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» و آیه ۴۷ آل عمران: «فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

لذا چنانچه خداوند متعال، طهارت اهل بیت را از هر گونه رجس اراده کند پس این امر محقق شده است و لا ریب قیه و لاشک؛

دوم: «الرجس»، در اینجا معنای لفظ «الرجس» را با توجه به آیات قرآن مورد بررسی قرار می دهیم:

(۱) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۹۰-)

مأئده)

«ای کسانی که ایمان آورده اید بدرستی که شراب و قمار و بت ها و ازلام (یک نوع بخت آزمایی بود که با تیرهایی به صورت قرعه بازی می گردند) رجس و پلیدی هستند و از عمل شیطانند از آنها دوری کنید تا رستگار شوید»
طبق این آیه شراب، قمار، بت و ازلام رجس به حساب آمده اند.

(۲) «فَمَنْ يَرِدُ اللَّهَ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»

«آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاده می سازد و آنکس را که بخواهد گمراه سازد (به جهت اعمالش) سینه اش را، آن چنان تنگ می سازد که گویا می خواهد به آسمان بالا برود خداوند این چنین، رجس و پلیدی را برای افرادی که ایمان نمی آورند قرار دهد».
مراد از «يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ» یعنی اینکه خداوند به جهت اعمال انسان و گناههایی که

از او سرزده روح او را برای پذیرش حقیقت تنگ و محدود می کند، به عبارتی روح انسان به جهت پاک و طاهر به دنیا آمدنش فطرتاً آماده پذیرش حق و حقیقت می باشد ولی با گذشت زمان و انجام خطاها و گناه ها و اصرار بر آن، گویی لکه ای سیاه بر قلب و روح انسان سیطره می یابد که با وجود آن دیگر انسان قادر به پذیرش و درک حق و حقانیت نخواهد بود و با توجه به این آیه خداوند چنین حالتی را که انسان قادر به پذیرش حق نباشد رجس و پلیدی می نامد.

(۳) «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ...» (انعام - ۱۴۵)

«بگو در آنچه بر من وحی شده هیچ حرامی بر کسی که غذا می خورد نمی یابم غیر اینکه مردار باشد یا خونی که از بدن حیوان بیرون ریخته یا گوشت خوک که اینها همه رجس پلیدی هستند...»

لذا با توجه به آیه فوق نیز مردار و خون جاری شده از بدن حیوان و گوشت خوک، رجس و پلیدی بشمار آمده اند.

(۴) « قَالُوا أَوْجَدْنَا لِلَّهِ كُنُوزًا مَّا نَدْرَأُ مَا كَانَ لآبَائِنَا فَآتَانَا بِمَا تَعَدُّنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ » (اعراف - ۷۱-۷۰)

«گفتند آیا به سراغ ما آمده‌ای که تنها خدای یگانه را پرستیم و آنچه را پدران ما می‌پرستیدند را رها کنیم حال که چنین است آنچه از عذاب به ما وعده داده ای بیاور، اگر راست می‌گویی. پیامبر گفت: رجس و پلیدی، و غضب پروردگار شما را فرا گرفته، آیا با من در مورد بت‌هایی مجادله می‌کنید که شما و پدرانتان آنها را نام‌گذاری کردید و آنان را به عنوان خدا می‌پرستید در حالی که خدا هیچ فرمانی درباره آن نازل نکرده است بنابراین شما منتظر باشید، من هم با شما انتظار می‌کشم»
 رجس در این آیه به عقیده مفسرین سنی و شیعه به معنای عذاب و خشم الهی آمده.

لازم به ذکر است رجس معنای وسیعی دارد و به هر چیزی که باعث دوری و تنفر می‌شود، اطلاق می‌شود و لذا به انواع پلیدیها

و نجاستها و مجازات‌ها رجس گفته می‌شود.^۱

چنانکه در کتاب "لسان العرب" نیز اشاره شده است، برای رجس معنای متعددی آمده از جمله: نجاسات، عذاب، لعنت، کفر، و هر حرام و عمل قبیحی را نیز رجس می‌خوانند.

(۵) «سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ...» (توبه-۹۵)

«هنگامی که به سوی آنان باز می‌گردید سوگند یاد میکنند که از آنها روی برگردانید، آری از آنها روی برگردانید چرا که آنان رجس و پلیدند و جایگاه آنان جهنم است...»

این آیه در رابطه با منافقین نازل شده و صراحتاً منافقین را رجس و پلیدی می‌خواند. لذا از این آیه بر می‌آید که یکی دیگر از معانی رجس نفاق و دوری می‌باشد.

(۶) «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (یونس ۱۰۰)

«و هیچ کس قادر به کسب ایمان به خدا نیست مگر به خواست و آذن خدا و خداوند رجس و پلیدی را بر کسانی

۱- تفسیر نمونه ذیل آیه ۷۱ اعراف

قرار می دهد که تدبیر و تعقل نمی کنند.»

با توجه به آیه نیز دوری از ایمان و شک و تردید در شناخت حق را رجس می خواند.

این کثیر نیز گمراهی و ضلالت و بی ایمانی را در این آیه، معنای رجس دانسته است.^۱ همچنین سیوطی در آیه مورد بحث معانی *سخط و گمراهی، شیطان و عذاب* را معنای مناسبی برای کلمه رجس دانسته است.

(۷) «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ...» (حج-۳۰) «و از پلیدی یعنی بتها دوری کنید...» در این آیه نیز همچنانکه در آیه ۹۰ سوره مائده ذکر شده بتها و عبادت آنها را رجس و پلیدی می خواند.

اکنون طبق آیات فوق، کلمه رجس را در آیه ۳۳ سوره مبارکه احزاب «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً» بررسی می کنیم:

طبق کلام عرب (ال) در اینجا برای تعریف است و (ال) تعریف جنسیه گفته می شود و به عبارتی به معنای استغراق

۱- تفسیر ابن کثیر ذیل آیه ۱۰۰ سوره یونس.

و شمول جمیع افراد می باشد. به زیان ساده تر (ال) در (الرجس) طبق قول علماء لغت (سنی و شیعه) به معنای استغراق و شمول تمامی معانی رجس می باشد. در نتیجه با توجه به آن چه درباره معانی لفظ «رجس» و وجود (ال) استغراق ذکر کردیم، ثابت می شود که تمامی آن معانی در «لیذهب عنکم الرجس» وجود دارد.

لذا اهل البیت علیهم السلام در آیه مذکور از: شراب، قمار، بت، بت پرستی، ازلام، عدم توانایی پذیرش حق، خوردن غذاهای حرام، کفر، نفاق و دورویی، سخط، گمراهی و ضلالت، تسلط شیطان بر آنها و هر قبیح دیگری و حتی عذاب خدا مبرا و پاک و طاهر هستند و همه این پلیدیها به خواست و اراده خدا از اهل بیت علیهم السلام دور شده است و این چیزی به جز "عصمت" نیست.

سوم: لفظ اهل البیت و معنای آن است که باید مورد التفات واقع گردد.

عده ای برای ایجاد شبهه و کاستن از شأن اهل البیت و فضیلت آنان گفتند که زنان پیامبر نیز شامل اهل البیت می باشند و آنان نیز از رجس مبرا هستند؟

در پاسخ آنها باید گفت اولاً طبق روایت مذکور از صحیح مسلم پیامبر ﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به زیر کساء برده و سپس این آیه را قرائت نمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» و به استناد این روایت و اعتراف بسیاری از علماء اهل سنت این آیه در شأن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و اهل البیت محدود به این پنج تن هستند.

در ضمن در روایتی دیگر در صحیح مسلم باب "من فضائل علی بن ابیطالب رضی الله عنه" آمده است که از زید بن ارقم سؤال می شود: «من اهل بینه نساءه؟» آیا همسران پیغمبر از اهل بیت او هستند و او پاسخ می دهد: «لا وایم الله ان المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلقها فترجع الی ابیها و قومها» یعنی خیر زیرا همسر مدت زمانی با مرد خود زندگی می کند و چنانچه طلاق بگیرد نزد پدر و قوم خود بر می گردد و به این جهت زن از اهل بیت پدر و قوم خود می باشد و نه از اهل بیت همسر خود.

لذا با توجه به این دو حدیث و سند معتبر آن زنان پیغمبر

از اهل بیت او به حساب نمی‌آید.

در هر صورت و تحت هر شرایطی امام حسین علیه السلام از کسانی بوده که آیه تطهیر در شأن آنان نازل شده است و فضیلتی بس والا برای ریحانه رسول خدا شمرده می‌شود.

۴- چهارمین موردی که می‌توان در بیان شخصیت امام حسین علیه السلام به آن اشاره کرد آیه مباحله می‌باشد: « فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ »

این آیه به ماجرای مباحله پیامبر با یهودیان نجران اشاره دارد و به پیامبر می‌گوید هرگاه بعد از علم و دانشی که درباره مسیح بر تو آمده، باز هم کسانی با تو در آن به ستیز و مجادله برخواستند بگو: مافرزندان و زنان و نفوس (عزیزترین کسانی که به منزله نفس و خود انسان هستند) خود را دعوت می‌کنیم و شما نیز چنین کنید، سپس مباحله می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم. در ادامه ماجرا پیامبر حسن و حسین علیهما السلام را به عنوان فرزندان و ابناء خود و فاطمه زهرا علیها السلام

را به عنوان بهترین و والا مقامترین زن امت خود و نساءنا، و علی علیه السلام را به عنوان نفس خود و عزیزترین و افضلترین امت برای مباحله با خود آوردند و یهودیان نجران هنگامی که آمدند و با این شخصیت‌ها روبه رو شدند به جهت شهرت آنها در فضل و تقوی دیگر از مباحله منصرف شدند.

در رابطه با این آیه و شأن نزول آن در صحیح مسلم این روایت آمده است: «لما نزل هذه الآية قفل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم دعا رسول الیه علیاً و فاطمةً و حسناً و حسیناً فقال هؤلاء اهلی»^۱

یعنی هنگامی که آیه مباحله نازل شد پیامبر فاطمه و علی و حسین علیهم السلام را فراخواند و گفت: خداوندا ایشان اهل من هستند. (لذا آنها را به عنوان ابناء و نساء و نفوس خود برای مباحله فراخواند).

۵- از دیگر فضائل حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر به صلوات بر آل خود نموده است و نماز بدون صلوات بر آل محمد باطل است (صلوات موجود در تشهد

۱- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب فضائل علی بن ابی طالب.

نماز) و مهم این است که امام حسین علیه السلام از آل ایشان به حساب می آید.^۱

ج) صحیحین و عدم اطاعت در معیصت.

بیان نمودیم که عده ایی یزید رضی الله عنه را خلیفه می دانند و قیام امام حسین علیه السلام را براساس روایت موجود در صحیح باطل و شهادت ایشان را میتة جاهلیة پنداشته اند! لذا به بررسی شخصیت والای امام حسین علیه السلام در صحیحین و اثبات کفر و فسق و فجور یزید رضی الله عنه در کتب اهل تسنن پرداختم و اکنون نوبت به بیان مهمترین بخش پاسخ به این شبهه می رسد.

در صحیح بخاری باب «سریة عبدالله بن حذافة...» روایتی آمده که ثابت می کند قیام امام حسین علیه السلام و تخلف ایشان از به

۱- صحیح بخاری ج ۴: عده ایی از صحابه پیامبر عظیم الشان اسلام پرسیدند: «یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت فان الله قد علمنا کیف نسلم». یعنی ای پیامبر، خداوند سلام دادن بر شما را به ما آموخت ولی چگونه بر شما اهل بیت صلوات بفرستیم. پیامبر پاسخ داد بگوئید: «اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید و مجید. و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید و مجید.» و ابن حجر در صواعق المحرقة ص ۸۷ از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل می نماید: «لا تصلوا علی صلوة البتراء» یعنی بر من صلوات ناقص نفرستید.

اصطلاح خلیفه فاسق یزیدین معاویه رضی الله عنهما امری است که نه تنها بی اشکال بوده بلکه واجب و لازم می باشد: «بعث النبی صلی الله علیه وسلم سریه فاستعمل علیها رجلاً من الانصار و امرهم أن یطیعوه» روزی پیامبر گروهی را به مکانی فرستاد و مردی از انصار را امیر آنها قرار داده و به آنها دستور داد که از او طاعت کنند: «فغضب فقال ألیس امرکم النبی صلی الله علیه وسلم ان تطیعونی؟ قالوا بلی. قال فاجمعوا لی حطباً. فجمعوا فقال اوقدوا ناراً. فأوقدوها فقال ادخلوها فهموا... و یقولون فررنا الی النبی صلی الله علیه وسلم من النار» از قضا آن امیر روزی عصبانی می شود و به آنان می گوید آیا پیامبر صلی الله علیه و آله امر نکردند که از من اطاعت کنید گفتند: بلی لذا دستور داد هیزم بیاورند و آتشی روشن نمایند سپس به آنان گفت وارد آتش شوید ... و آنان نیز از آتش فرار کردند و به سوی رسول خدا بازگشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله را از این کار امیر با خبر نمودند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لو دخلوها ما خرجوا منها الی یوم القیامة» اگر وارد آن می شدند

۱- صحیح بخاری باب سریه عبدالله بن حذافه... - صحیح مسلم باب وُجُوبِ طَاعَةِ الْأَمْرَاءِ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَتَحْرِيمِهَا فِي الْمَعْصِيَةِ

تا قیامت از آن خارج نمی‌شدند. سپس فرمودند: «الطاعة فی المعروف» یعنی اطاعت امر امیر و خلیفه در کار معروف و خیر خوب است نه در معیصت و خطا و اشتباه!

با توجه به این روایت اطاعت از خلیفه فاسق و فاجر امری است که پیامبر ﷺ از آن نهی نموده و نتیجه چنین اطاعتی را ورود به آتش دانسته است. لذا هنگامی که یزید رضی الله عنه فاسق علناً شراب خواری و سگ بازی و میمون بازی کند و دین خدا را نابود کند خود مصداق بارز معیصت خواهد بود و بیعت با او معیصت در معیصت است. لذا بر هر مسلمانی واجب است تا امر او را اطاعت نکند و برای احیای دین در مقابل او بایستد، چه رسد به امام حسین رضی الله عنه که ریحانه رسول خداست و در دامن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه رضی الله عنهما درس دین داری فراگرفته و خود آینه صاف اصول و فروع دین می باشد.

جالب اینجاست که بخاری این روایت را در بابی به نام «اسمع والطاعة للأمام ما لم تکن معیصة»^۱ آورده است.

۱- طاعت امام تا زمانی که معیصت نکند.

در روایت دیگری نیز در این باب آمده: «...فأذا امر بمعصية فلا سمع ولا طاعة»^۱ یعنی چنانچه امر به معیست نماید نباید اطاعت او را نمود. در روایت دیگری از صحیح مسلم آمده است: پیامبر در حجة الوداع در خطبه ای چنین فرمود: «لو استعمل علیکم عبد یقودکم لکتاب الله فاسمعوا له واطیعوه»^۲ یعنی اگر کسی بر شما امیر شد که شما را با توجه به کتاب خدا رهبری کند پس به او گوش قرار دهید و از او اطاعت نمائید.

با توجه به این روایت خلافت کسی که بر اساس قرآن عمل نکند ساقط است و بیعت با او، بیعت با خلیفه شیطان و خلیفه کفر است. در نتیجه خلافت یزید رضی الله عنده شارب خمر و امثالهم، خلافت کفر است و به نص رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان خلیفه و امیر بر امت نیستند و بر مسلمانان واجب است از باب احیاء دین و امر به معروف و نهی از منکر با چنین کسی به مقابله برخیزید.

و امت رسول خدا به نص قرآن «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ»

۱- صحیح بخاری باب السمع والطاعة الامام ما لم تکن معصية صحیح مسلم ج ۶

۲- صحیح مسلم ج ۶.

لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...^۱ بهترین امت-
 هاست که برای انسانها آفرید شده است، و از ویژگیهای این امت
 امر به معروف و نهی از منکر می باشد. لذا از خصوصیت بهترین
 امتهای یعنی امت رسول خدا امر به معروف و نهی از منکر است و
 نیز «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
 وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۲ یعنی
 یاران خدا کسانی هستند که اقامه نماز کنند و اداء زکات نمایند
 و امر به معروف و نهی از منکر باشند.

لذا از ویژگیهای یک مسلمان مؤمن امر به معروف و نهی
 از منکر است هر چند اجرای آن کار ساده‌ای نیست. همچنانکه
 لقمان به فرزندش سفارش می کند: «... امر به معروف و نهی از
 منکر کن و بر آنچه از مصائب به تو می رسد شکیا باش که این
 از کارهای مهم است»^۳، بنابراین انجام فریضه امر به معروف و
 نهی از منکر، سختی‌ها و مصائب فراوانی به دنبال دارد ولی

۱- آل عمران-۱۱۰.

۲- حج-۴۱

۳- لقمان-۱۷

انجام آن واجب و صبر بر مصائب آن لازم است. و از همین باب است که امام حسین علیه السلام در علت قیام خود چنین می-فرمایند: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، ارید أن آمر بالمعروف وأنهی عن المنکر وأسیر بسیرة جدی و أبی...»^۱.

النووی در شرح صحیح مسلم می گوید: «لاتنازعوا ولاة الأمور فی ولايتهم ولا تعترضوا عليهم الا أن تروا منهم منکراً محققاً تعلمونه من قواعد الإسلام»^۲ یعنی با کسانی که ولایت امور را به عهده دارند منازعه نکنید و به آنان تعرض نکنید مگر اینکه منکری محقق و علنی از آنان ببینید که مخالف قواعد و اصول اسلام باشد.

در جلد سیزده ام از کتاب فتح الباری نیز ابن حجر از علماء دیگر نقل نموده: «فاختلفوا فی جواز الخروج علیه والصحيح المنع الا أن یکفر فیجب الخروج» یعنی علماء در

۱- بعضی از معاندین در ادامه روایت جمله «وسیرة الخلفاء الراشدین» را اضافه نموده اند در حالی که به این نکته توجهی نکردند که لفظ "خلفاء الراشدین" بعد از حکومت بنی امیه به کار برده شد و طبیعتاً در زمان امام حسین علیه السلام این لفظ وجود نداشت. (معالم المدرستین - سید مرتضی عسکری)

۲- شرح صحیح مسلم ج ۱۲ النووی.

خروج بر ائمه ظالم و کافر اختلاف نظر دارند و صحیح آن است که خروج جایز نیست مگر اینکه کفر او ثابت شود. و نیز می گوید: «اذا وقع من السلطان الکفر الصریح فلا تجوز طاعته فی ذلک بل تجب مجاهدته لمن قدر علیه» به عبارتی اگر از سلطان کفر صریح سر بزند اطاعت او جایز نیست و جهاد در مقابل او واجب است، برای کسی که بتواند. و امام حسین علیه السلام نیز توانست با جهاد و شهادت و خون خود، دین را زنده کند و زمینه ساز براندازی حکومت ظالمانه و کافرانه یزید رضی الله عنه شود.

الشوکانی از علماء بزرگ اهل سنت می گوید: «وقد استدل القائلون بوجوب الخروج علی الظلمة و منابذتهم السیف و مکافحتهم بالقتال بعمومات من الكتاب و السنة فی وجوب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر»^۱ بدین معنا که به جهت وجوب امر به معروف و نهی از منکر خروج و جنگ با سلطان ظالم و فاسق واجب می باشد.

لهذا می گوید: خروج امام حسین علیه السلام بر یزید رضی الله عنه امری

واجب بوده است.

۲- شبهه دیگر در مورد واقعه کربلا اینست که حامیان یزید عنه الله شارب خمر برای اینکه دست یزید عنه الله را از خون سبط رسول خدا پاک کنند به طرح این مسئله پرداختند که یزید عنه الله در قتل امام حسین علیه السلام هیچ نقشی نداشته و ابن زیاد به اراده خود چنین کرده است و حتی یزید عنه الله نیز پس از اینکه خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به او دادند بسیار اندوهگین شد و ابن زیاد را توبیخ نمود!

در رابطه با اینکه یزید عنه الله در شهادت امام حسین علیه السلام نقشی داشته یا خیر تنها اکتفا به قول مورخین و علماء بزرگ اهل سنت می نمائیم:

ذهبی از علماء بزرگ سنی مذهب می گوید: «مقدوح فی عدالته لیس بأهل أن یروی عنه و قال احمد بن حنبل لا ینبغی أن یروی عنه»^۱ به عبارتی عدالت یزید عنه الله ساقط است و اهلیت نقل حدیث را ندارد و احمد بن حنبل نیز درباره او می گوید:

۱- میزان الاعتدال ج ۴ الذهبی.

درست نیست که از او نقل روایت شود. ونیز می‌گوید: «وكان ناصبياً فظاً، غليظاً، جلفاً، يتناول المسكر، و يفعل المنكر، افتتح دولته بمقتل الشهيد الحسين و اختتمها بواقعة الحرة، فمقته الناس و لم يبارك في عمره، وخرج عليه غير واحد بعد الحسين»^۱ یعنی او دشمن علنی امام علی علیه السلام بوده و انسانی سبک سر و... بوده است. وی شارب خمر و عامل به منکر می باشد. حکومت خود را با قتل حسین علیه السلام آغاز نمود و با واقعه حرة به پایان رساند و بعد از شهادت امام حسین علیه السلام جمع کثیری بر او قیام کردند....

ابن کثیر مورخ بزرگ اهل سنت نیز می‌گوید: «وقد اخطأ يزيد خطأ فاحشاً في قوله لمسلم بن عقبة أن يبيح المدينة ثلاثة ايام... وقد تقدم أنه قتل الحسين واصحابه على يدي عبيدالله بن زياد»^۲ بدین معنا که یزید رضی الله عنه خطای فاحشی را در دستور خود

۱- الذهبي در جلد ۴ کتاب "سير أعلام النبلاء" می‌گوید: «هم المنافقون المتدينون يبغضه على رضى الله عنه وسوا بذلك لأنهم نصبوا له وعادوه» یعنی ناصبین منافقینی هستند که بغض علی علیه السلام را به دل دارند و به جهت بغض علی علیه السلام و عداوت با وی ناصبی نامیده شدند.

۲- سير اعلام الانباء ج ۴ الذهبي.

۳- البداية والنهاية ج ۸ ابن کثير

به مسلم بن عقبه مرتکب شد و آن اینکه سه روز قتل عام در مدینه را مباح اعلام کرد... و ذکر نمودیم که یزید رضی الله عنه به دست عبیدالله بن زیاد، حسین رضی الله عنه و اصحاب او را کشت.

طبری نیز در جلد سوم تاریخ الأمم و الملوک نامه یزید رضی الله عنه به ولید بن عقبه را نقل می‌کند: «أما بعد فخذ حسیناً و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر بالبیعة أخذاً شديداً لیست فیہ رخصة حتی یبایعوا» یعنی برای بیعت گرفتن از امام حسین رضی الله عنه و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر آنقدر سخت و شدید باش و مجالی به آنان مده تا بیعت کنند....

ابن اثیر در کتاب معروف "الکامل فی التاریخ" سخن عبیدالله بن زیاد را نقل می‌نماید: «أما قتلی الحسین، فإنه اشار علیّ یزید بقتله أو قتلی، فاخترت قتله» بدین معنا که: و اما حسین رضی الله عنه را بدان جهت کشتم که یزید رضی الله عنه به من گفت: یا حسین رضی الله عنه را می‌کشی یا من تو را به هلاکت می‌رسانم لذا من کشتن حسین رضی الله عنه را برگزیدم...^۱

۱- تاریخ طبری ج ۴-الکامل فی التاریخ ج ۲ ابن اثیر.

اما در این رابطه که یزید رضی الله عنه از کشته شدن امام علیه السلام اندوهگین شد، باید گفت آری او اندوهگین و پشیمان شد ولی نه به جهت شهادت امام حسین علیه السلام بلکه به جهت رویه غلط سیاسی خود که باعث شورش و اعتراض مردم نسبت به این حرکت وی بوده. چنانچه ابن کثیر در کتاب "الکامل فی التاریخ" در این رابطه دارد: «لما وصل رأس الحسين الى يزيد حسنت حال ابن زياد عنده، و وصله و سره ما فعل، ثم لم يلبث الا سيراً حتى بلغه بغض الناس له ولعنهم و سبهم فندم...»^۱

بدین معنا که هنگامی که سر امام حسین علیه السلام به یزید رضی الله عنه می‌رسد یزید بسیار خوشحال می‌شود و ابن زیاد نزد او منزلتی دو چندان می‌یابد، خوشحالی او طولی نمی‌کشند تا اینکه به او خبر می‌دهند مردم از کار وی خشمگین شده‌اند. پس آنها را لعن و سب می‌نماید و از کرده خود پشیمان می‌شود....

لذا ملامت و پشیمانی او به جهت عملکرد سیاسی غلط خود بود نه به سبب قتل امام حسین علیه السلام.

۱- الکامل فی التاریخ ج ۳ ابن اثیر.

۳- از مباحث دیگری که معترضین و معاندین به عنوان ایرادی بر شیعیان امام حسین علیه السلام مطرح می کنند گریه وزاری و ماتم (بکاء والنعی) برای امام حسین علیه السلام می باشد که در اینجا ما برای رد این شبهه به روایاتی که در این باره در صحیحین آمده اشاره می کنیم:

صحیح مسلم

«عن عبد الله بن عمر قال اشتكى سعد بن عبادة شكوى له فأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم يعود مع عبد الرحمن بن عوف وسعد بن أبي وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل عليه وجده في غشية فقال أقد قضى قالوا لا يا رسول الله فبكى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما رأى القوم بكاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بكوا فقال الا تسمعون ان الله لا يعذب بدمع العين ولا بحزن القلب ولكن يعذب بهذا (واشار إلى لسانه) أو يرحم»^۱

به عبارتی سعد بن عبادة به مریضی سختی مبتلا می شود،

۱- صحیح مسلم ج ۳.

هنگامی که پیامبر ﷺ وعده ای از اصحاب برای عیادت او می-
 آیند می بینند که او در حالت احتضار است و بر روی او پارچه-
 ای کشیده اند پیامبر ﷺ می فرمایند: آیا مرده است؟ گفتند خیر و
 پیامبر ﷺ شروع به گریه کردن نمودند و فرمودند: آیا تشنیده اید
 که خداوند به سبب اشک چشم و اندوه قلب عذاب نمی کند،
 بلکه عذاب و رحمت او به جهت زبان و آنچه از او بر می آید
 می باشد.

صحیح بخاری و صحیح مسلم

«قال أنس دخلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم...
 وابراهيم يجود بنفسه فجعلت عينا رسول الله صلى الله عليه
 وسلم تدرقان. فقال له عبدالرحمان ابن عوف: وأنت يا رسول
 الله! فقال: يا بن عوف، انها رحمة» بدین مفهوم که پیامبر ﷺ
 هنگامی که فرزندش ابراهیم دار دنیا را ترک می کند گریه می-
 کنند آنگاه یکی از اصحاب به او می گوید ای رسول خدا شما
 هم گریه می کنید؟ پیامبر ﷺ فرمودند: این گریه ها و اشک ها
 رحمت است سپس فرمودند: «أن العين تدمع والقلب يحزن و

لأنقول إلا ما يرضى ربنا وأنا بفراقك يا إبراهيم لمحزونون» یعنی چشم‌ها اشک می‌ریزند و قلب‌ها اندوهگین می‌شوند و ما نمی‌گوئیم جز آنچه را خدا از آن راضی باشد (راضی به رضای خدائیم)، ای ابراهیم به جهت فراق و دوری تو در حزن و ماتمیم.^۱

صحیح بخاری

«إن النبي نعى زيدا وجعفرأ وابن رواحة للناس قبل أن يأتيهم خبرهم وقال: أخذ الراية زيد فأصيب ثم أخذ جعفر فأصيب ثم أخذ ابن رواحة فأصيب و عينا تذر فان»^۲.

یعنی پیامبر ﷺ با حالت اندوه و ماتم خبر شهادت زید و جعفر و ابن رواحة را به مردم می‌داد و در حالی که اشک از چشمان مبارکش جاری بود فرمودند: زید پرچم را گرفت و سپس به شهادت رسید، بعد از او جعفر و بعد از آن ابن رواحة

۱- صحیح مسلم ج ۴ باب رحمة با لصبيان و العيال - صحیح بخاری باب "أنا بك لمحزونون".

۲- صحیح بخاری ج ۲ کتاب فضائل الصحابة.

به شهادت رسیدند.

در ضمن در سوره مبارکه یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز می خوانیم که یعقوب نبی الله عَلَيْهِ السَّلَامُ در فراق یوسف آن قدر گریه می کند تا اینکه بینایی خود را از دست می دهد و قرآن نیز در مذمت عمل وی آیه ای را نقل نمی نماید. لذا گریه بر مرده سنت خدا و رسول خداست.

۴- شبهه بعدی در رابطه با زیارت اهل قبور و ساخت بنا بر قبر می باشد که پاسخ این شبهه را نیز مسلم در صحیح خود در روایتی بدین مضمون آورده:

«زار النبی قبر أمه فبکی و أبکی من حوله» یعنی پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ به زیارت قبر مادر خود رفت و بر سر قبر گریه کرد و اطرافیان او نیز گریه کردند.

در آیه ۲۱ سوره مبارکه کهف نیز شاهدیم که درباره اصحاب کهف مردم میان خود گفتگو می کنند و نظراتی می دهند

۱- صحیح مسلم باب باب اسْتِثْنَانِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ أُمَّهِ

تا اینکه گروهی گفتند: بنایی بر آن بسازید تا پیدا نباشند و عده‌ای دیگر گفتند: در کنار مدفن آنها مسجدی می‌سازیم و به عبارتی مدفن آنان را به زیارتگاهی تبدیل می‌کنیم و چنین کردند و ساختن زیارتگاه تنها به این جهت بود که آنان انسانهای با ایمانی بودند و زیارت آنان زنده کننده ایمان در دل مؤمنین دیگر است « إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ».

و شاهدیم که قرآن در پی این آیات مذمتی دال بر ایجاد زیارتگاه و مسجدی در کنار مدفن صالحین نمی‌آورد و همین سکوت قرآن دلیل بر جواز بنیان مسجد و زیارتگاه بر مدفن صالحین و اولیاء خداست.

تا بدین جا طبق آیات و روایات موجود در صحیحین ثابت شد که بکاء و مرثیه بر میت و زیارت قبور آنان بدون اشکال است و ما اکتفا می‌کنیم به بیان آنچه تا کنون در این رابطه ذکر نمودیم، و لازم به ذکر است که بزرگان همت خود را بر پاسخ این شبهات گذاشتند و آثار بی نظیری همچون مجموعه ارزشمند

الغدیر و کتاب دلائل الصدق شیخ مظفر و... از خود به جای گذارده اند.

آنچه ما در این جا لازم به ذکر می دانیم شرح قضیه تشیع ابن تیمیه معدن تفکر ضاله وهابیت می باشد که پاسخ بسیاری از شبهات را به خودی خود داده است و دست کم نقطه ضعف بزرگی برای حمله به تفکر وهابیت در راستای موضوع فوق الذکر می باشد. البته جای بسی تعجب است که علماء بزرگ شیعه در پاسخ به شبهات عزاداری، بکاء، توسل، زیارت قبور، و امثال آن به ذکر این واقعه استناد ننموده اند.

ابن کثیر در جلد ۱۴ البدایه والنهایه این چنین واقعه تشیع ابن تیمیه را شرح می دهد:

«وفاة شیخ الاسلام أبی العباس تقی الدین أحمد بن تیمیه قال الشیخ علم الدین البرزالی فی تاریخه : وفی لیلة الاثنین العشرين من ذی القعدة توفی الشیخ الامام العالم العلم العلامة الفقیه الحافظ الزاهد العابد القدوة شیخ الاسلام تقی الدین أبو العباس أحمد ابن شیخنا الامام العلامة المفتی شهاب الدین أبی المحاسن عبد الحلیم ابن الشیخ الامام شیخ الاسلام أبی

البركات عبد السلام بن عبد الله بن أبى القاسم محمد بن الخضر بن محمد ابن الخضر بن على بن عبد الله بن تيمية الحراني ثم الدمشقي، بقلعة دمشق بالقاعة التي كان محبوسا بها ، وحضر جمع كثير إلى القلعة، وأذن لهم فى الدخول عليه ، وجلس جماعة عنده قبل الغسل و قرأوا القرآن وتبركوا برؤيته وتقبيله، ثم انصرفوا، ثم حضر جماعة من النساء ففعلن مثل ذلك ثم انصرفن واقتصرن على من يغسله، فلما فرغ من غسله أخرج ثم اجتمع الخلق بالقلعة والطريق إلى الجامع وامتلا بالجامع أيضا وصحنه والكلاسة و باب البريد وباب الساعات إلى باب اللبادين والغوارة، و حضرت الجنازة فى الساعة الرابعة من النهار أو نحو ذلك ووضعت فى الجامع، والجنود قد احتاطوا بها يحفظونها من الناس من شدة الزحام، وصلى عليه أولا بالقلعة، تقدم فى الصلاة عليه أولا الشيخ محمد بن تمام، ثم صلى عليه بالجامع الاموى عقب صلاة الظهر، وقد تضاعف اجتماع الناس على ما تقدم ذكره، ثم تزايد الجمع إلى أن ضاقت الرحاب والازقة والاسواق بأهلها و من فيها، ثم حمل بعد أن يصلى عليه على الرؤوس والاصابع، وخرج النعش به من باب البريد واشتد

الزحام و علت الاصوات بالبكاء والنحيب والترحم عليه والثناء والدعاء له، وألقى الناس على نعشه مناديلهم وعمائمهم و ثيابهم، وذهبت النعال من أرجل الناس وبقاقيهم و مناديل و عمائم لا يلتفتون إليها لشغلهم بالنظر إلى الجنازة، وصار النعش على الرؤوس تارة يتقدم وتارة يتأخر، وتارة يقف حتى تمر الناس، وخرج الناس من الجامع من أبوابه كلها وهي شديدة الزحام، كل باب أشد زحمة من الآخر، ثم خرج الناس من أبواب البلد جميعها من شدة الزحام فيها، لكن كان معظم الزحام من الابواب الاربعة: باب الفرج الذي أخرجت منه الجنازة، وباب الفراديس، وباب النصر، وباب الجابية. و عظم الامر بسوق الخيل وتضاعف الخلق وكثر الناس، و وضعت الجنازة هناك وتقدم للصلاة عليه هناك أخوه زين الدين عبد الرحمن، فلم قضيت الصلاة حمل إلى مقبرة الصوفية فدفن إلى جانب أخيه شرف الدين عبد الله رحمهما الله، وكان دفنه قبل العصر بيسير، وذلك من كثرة من يأتي و يصلى عليه من أهل البساتين و أهل الغوطة وأهل القرى و غيرهم، وأغلق الناس حوانيتهم ولم يتخلف عن الحضور إلا من هو عاجز عن

الحضور، مع الترحم والدعاء له، وأنه لو قدر ما تخلف، وحضر نساء كثيرات بحيث حزن بخمسة عشر ألف امرأة، غير اللاتي كن على الاسطحة و غيرهن، الجميع يترحمون ويبكين عليه فما قيل. وأما الرجال فحزوا بستين ألفا إلى مائة ألف إلى أكثر من ذلك إلى مائتي ألف وشرب جماع الماء الذي فضل من غسله، واقتسم جماعة بقية الصدر الذي غسل به، ودفع في الخيط الذي كان فيه الزئبق الذي كان في عنقه بسبب القمل مائة وخمسون درهما، وقيل إن الطاقية التي كانت على رأسه دفع فيها خمسمائة درهما. وحصل في الجنازة ضجيج وبكاء كثير، وتضرع وختمت له ختمات كثيرة بالصالحية وبالبلد، وتردد الناس إلى قبره أياما كثيرة ليلا ونهارا يبيتون عنده ويصبحون، ورثت له منامات صالحة كثيرة، ورثاه جماعة بقصائد».

و در شب بیست و دوم ذی القعدة الشیخ... ابن تیمیه در قلعه دمشق و در زندانی که در آن محبوس بود به مرگ ابدی نائل می شود، وعده بسیار فراوانی از طرفدارن او در قلعه جمع می شوند و به آنان اجازه ورود می دهند. عدهای قبل از غسل

جنازه نزد جسد رفته و بر جسد قرائت قرآن نمودند و با نگاه به جنازه و بوسیدن آن تبرک جستند. سپس خارج شده وعده‌ای از زنان بر جنازه وارد شدند و آنان نیز چنین کردند! سپس بیرون رفتند وعده‌ای برای غسل او آمدند، هنگامی که تغسیل تمام می‌شود جنازه را از زندان خارج کردند، جمع کثیری از مردم در قلعه و مسیر قلعه تا مسجد جامع اموی تجمع کرده بودند و صحن مسجد و شبستان نیز مملو از جمعیت بود، تا آنجا که از باب البرید^۱ و باب الساعات^۲ تا باب البارین^۳ و الغواره ازدحام جمعیت غوغا نموده بود. جنازه ابن تیمیه را ساعت چهار بعد از ظهر یا حدود آن بود که در صحن جامع اموی قرار دادند و سربازان از شدت فشار و ازدهام جنازه را احاطه کرده بودند.

- ۱- از دربهای ورودی مسجد جامع اموی است که در غرب مسجد قرار دارد.
- ۲- از درب های ورودی مسجد جامع اموی است که در جهت شرقی مسجد قرار دارد و بدان سبب به این نام شهرت یافت که رأس امام حسین علیه السلام و کاروان کربلا سه ساعت پشت آن در ایستادند تا یزید ملعون اذن دخول دهد و امروزه به باب الوراقین شهرت یافته است.
- ۳- محلی در دمشق است که مشرف به باب الجیرون می باشد که در جهت شرقی مسجد قرار دارد.

اولین نماز میت را شیخ محمد بن تمام در قلعه بر جنازه او اقامه نمود سپس در مسجد جامع اموی نیز بر او نماز میت خواندند و جمعیت حضار از آنچه ذکر نمودیم بسیار بیشتر شده بود و جمعیت آن قدر افزایش یافت که دیگر در بازار و مغازه‌ها جایی برای حضور مردم نبود و رفت و آمد بر اهل آنان بسیار سخت شده بود.

مردم بعد از اقامه نماز، جنازه ابن تیمیه را بر بالای سر حمل نمودند و جنازه بر دستهای جمعیت در حرکت بود تا اینکه نعش را از باب البرید خارج نمودند و فشار جمعیت بسیار بیشتر می شد آنگاه صدای گریه و زاری جمعیت بسیار بالا رفت و برای او دعاء می کردند و او را مدح و ثناء می نمودند و بر او رحمت می فرستادند. مردم بر جنازه او دستمال پارچه ها و عمامه ها و لباس های خود را می مالیدند! کفشها و قبا و عمامه ها و... مردم از شدت ازدهام به زمین افتاده بود و آنان به جهت توجه به جنازه النفات به لباس های خود نمی نمودند. و جنازه بر دستها جلو و عقب می شد، گاهی نیز جنازه را متوقف می کردند تا مردم حرکت کنند. جمعیت با زحمت

فراوان از تمامی دربهای مسجد و دروازه‌های شهر دمشق خارج شدند لکن بیشترین فشار جمعیت در چهار درب از دروازه‌های شهر بود: باب الفرج، دربی که جنازه از آن خارج شد و باب الفردیس، و باب النصر و باب الجایبه، تا اینکه بیشترین ازدحام در میدانی معروف به سوق الخیل صورت گرفت و به جمعیت حاضر افزوده شد. جنازه را در آنجا گذاشتند و برادرش زین الدین بر او نماز خواند، و هنگامی که نماز تمام شد جسد را به مقبره صوفیه بردند و ساعاتی قبل از غروب در کنار برادر دیگرش شرف الدین عبدالله دفن نمودند و این تنها به جهت کثرت جمعیت و نمازهایی که بر او گذاردند می‌باشد.

و حدود یازده هزار زن در تشییع جنازه او حضور یافتند، غیر از زنانی که بر پشت بام‌ها و... حاضر بودند و بر او گریه می‌کردند و اما تعداد مردها حدود دویست هزار نفر می‌رسید. حتی عده‌ای نیز از اضافه آب غسل وی نوشیدند! عده‌ای دیگر ما بقی سدری که با آن جنازه را غسل دادند میان خود تقسیم نمودند. بعضی‌ها نیز مبلغ یکصد و پنجاه درهم برای

صاحب شدن کیسه ایی که بر گردن ابن تیمیه بوده و پانصد درهم به جهت کسب پارچه دور سر او (عمامه) پرداخت کردند. و در شهرها و مناطق دیگر نیز مجالس ترحم فراوانی برای او برگزار شد و مردم روز و شب به زیارت قبر او می آمدند و شب ها را نیز کنار قبر ابن تیمیه، صبح می کردند. و خواب های خوب زیادی برای او دیده شد...

لذا با توجه به ماجرای فوق که بزرگان تاریخ اهل سنت آن را ذکر نمودند شاهدیم که هر آنچه فرقه ضاله وهابیت از تبرک، مسح ضریح، زیارت، بکاء، نعی و... بر شیعه ایراد می-گیرند در واقعه تشییع ابن تیمیه وجود داشته و ایرادی بر آن نبوده است و فجیعتی از آن اینست که طرفداران وی اضافه آب غسل او را نوشیده اند و برای بدست آوردن عمامه و کیسه بر گردن او مبالغی را نیز پرداخت نموده اند!

سؤال شانزدهم: چگونه ممکن است که امام زمان علیه السلام فرزند آیات قرآن باشد؟

جملات «یا بن المعجزات الموجوده» و «یا بن النبأ العظیم»

و «یابن الآیات والبنیات» و «یابن طه والمحکمات» از جمله فرازهای هستند که مملو از کفریات و تخیلات واهی شیعیان است، بدین جهت که اولاً تنها معجزه ای که از پیامبر اسلام ﷺ به جای مانده قرآن است که همان نباء العظیم می باشد، پس چگونه ممکن است بگوییم امام زمان ﷺ فرزند قرآن می باشد. ثانیاً چگونه ممکن است که امام زمان ﷺ فرزند آیات قرآن و محکمات آن باشد.

پاسخ: «یابن المعجزات الموحوده»: شکی نیست که معجزات موحوده عترت پاک پیغمبر ﷺ می باشد و اثبات این مسئله بسیار ساده است.

با توجه به حدیث ثقلین قرآن و عترت عدیل یکدیگرند و افتراق و جدایی ما بین آنها نیست به عبارتی هر دو یکی هستند، قرآن، عترت است در قالب کتاب و عترت، قرآن است در قالب جسم. لذا از آنجا که قرآن معجزه جاوید است، عترت نیز معجزه جاوید پیغمبر است از سوی خداوند تبارک و تعالی.

از سوی دیگر نیز معجزه آن چیزی است که بشر از ایجاد آن عاجز باشد. حال به نقل کتب اهل سنت، عترت طاهره

نبوی صلی الله علیه و آله در علم، حلم، تقوی، شجاعت، زهد، سیاست، دیانت و کلیه صفات اعلاّی انسانی بی مثل و مانند بودند و هر کدامشان در عصر خود داعیه دار دین و سیاست بوده‌اند و با توجه به کتب تاریخی اهل سنت در هر دوره‌ای طالبان علم و تقوی در محضر آنان پاسخ مسائل گم شده خود را دریافت می‌کردند. و این انسانها، همانند که مادر دهر عاجز از تولد امثال آنهاست لذا از این حیث نیز عترت معجزه پیغمبر است و امام زمان علیه السلام نیز هم خود معجزه است و هم فرزند معجزات الموجدة می‌باشد.

«یابن النبأ العظیم» : با نظری به تفاسیر اهل سنت، از جمله الکشاف زمخشری و الکبیر فخررازی، یکی از تفاسیری که برای «نبأ العظیم» آمده، وجود مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. و با توجه به آیه مباهله و به حکم «أنفسنا و أنفسکم» وجود نازنین پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام یکی است به عبارتی «علی منی و انامن علی». ^۱ لذا آنجا که یکی از مصادیق «نبأ العظیم»

۱- صحیح بخاری باب کیف یکتب هذا ما صالح فلان ابن فلان - صحیح ترمذی ج ۲ «ان علیاً منی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی».

حضرت محمد ﷺ باشد، امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مصداق این آیه است^۱. و با توجه به حدیث ثقلین که در صحیح مسلم و دیگر کتب اهل سنت آمده قرآن و عترت عدیل هم هستند و جدایی ندارند و اگر مصداق «نباء العظیم» قرآن باشد، عترت پاک حضرت محمد ﷺ نیز مصداق بارزی برای این آیه هستند و امام زمان عجل الله فرجه فرزند نباء العظیم است.

«یابن الآیات والبنیات»: در رابطه با این فراز نیز لازم به ذکر است تمام خلقت خداوند آیت و نشانه هستند لذا آنان آیات خداوند می باشند ولی با این تفاوت که بینة هستند، یعنی روشنایی و ضیاء و نور مسیر بشریت می باشند. همچنانکه طبق آیات «لا أسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربی» و «لا أسئلكم

۱- همچنانکه امام علی رضی الله عنه در موارد بسیاری می فرمودند: «انا النبء العظیم» و در اصول کافی از امام صادق رضی الله عنه روایت شده است: «کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول: ما لله عز وجل هی آیه اکبر منی و لا لله من نباء أعظم منی» یعنی نزد خداوند هیچ نشانه و خبری بزرگتر از من وجود ندارد. آری امیر المؤمنین رضی الله عنه همان نباء العظیم است که اگر پیامبر او را به مردم معرفی نمی کرد، رسالت خود را انجام نداده بود «بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته» و کدامین خیر عظیم تر از ولایت حیدر کرار، علی مرتضی، امیر المؤمنین رضی الله عنه که به واسطه آن دین کامل و نعمت تمام شد «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی».

عليه من اجر الا من شاء أن يتخذ الى ربه سبيلا» مودۀ به اهل بيت، با سبيل خدا و راه او برابري مي کند و آنان هدايت خدا و راه روشن او مي باشند.

ويا توجه به حديث «خلفائي اثني عشر» ثابت شد که اين خلفاء همان ائمه اثني عشر شيعه هستند لذا آنان بينه و هدايتگر بشریت اند و تمامی آنان آیات و بينات مي باشند و حضرت بقیة الله عليه السلام علی رغم اینکه آیه و بينه خداست، خود نیز فرزند آیات و بنيات است.

«يابن طه والمحکمات»: طبق آنچه در تفاسير اهل سنت به آن اشاره شد طه از اسمهاي مي باشد که خداوند با آن حضرت محمد عليه السلام را مورد خطاب قرار داده^۱ لذا يابن طه يعنی اي فرزند محمد عليه السلام^۲.

۱- صحيح بخاری ج ۵ در بيان سوره طه -جامع البيان ج ۱۶ ابن جرير طبری - تفسير ابن کثير ج ۳- تفسير القرطبي ج ۱۱- الدر المنثور ج ۴ سيوطی -فتح القدیر ج ۳ الشوکانی.

۲- در عرب "جد" را أب و پدر می خوانند و نسل او را فرزندان وی می گویند. همچنان که به انسانها از آن جهت که جد ما آدم عليه السلام است ابناء و فرزندان آدم خطاب می شود.

و اما درباره المحکمات باید چنین گفت که در قرآن بعضی از آیات به محکمات و بعضی به متشابهات معروف هستند «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»^۱ و این بدان معناست که محکمات آیاتی هستند که معنا و مفهوم و تفسیر آنها واضح است همچون: قل هو الله احد» و متشابهات به آیاتی گفته می‌شود که در ابتدا معانی و تفاسیر مختلفی را می‌توان از آنها برداشت نمود ولی برای رسیدن به مفهوم صحیح آن باید با توجه به محکمات، آنان را تفسیر کنیم و با توجه به حدیث «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا...» قرآن و عترت افتراق وجدایی ندارند و عترت بهترین گزینه برای فهم و درک قرآن است. لذا عترت مصداقی از "آیات محکمات" هستند که برای فهم متشابهات، بنا به فرموده پیامبر ﷺ نیاز است به آنها رجوع شود. و بر همین اساس است که در ادامه آیه آمده است «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» یعنی تاویل و تفسیر

متشابهات را جز خدا و راسخون در علم (یعنی کسانی که ید طولایی در علم و حکمت داشته باشد) نمی دانند، لذا رجوع به آیات محکمت قرآن به تنهایی نمی تواند ما را به فهم و درک حقایق متشابهات واقف نماید و باید در مکتب راسخون در علم، به حقیقت معانی دست یابیم، و راسخون کسانی به جز علی علیه السلام و عترت پاک نبوی نیستند، همچنانکه در حدیث مشهوری از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن ارد المدینه والحکمة فلیأتها من بابها» در نتیجه برای رسیدن به معنای واقعی متشابهات باید از درب شهر علم یعنی علی علیه السلام عبور نماییم و در مکتب او شاگردی کنیم.

بر همین اساس است که عترت را نیز محکمت می گویند و مهدی عجل الله فرجه را فرزند محکمت می خوانند.

سؤال هفدهم: چگونه امام زمان عجل الله فرجه می تواند فرزند سوره یس و الذاریات باشد؟

فراز «یابن یس والذاریات» نیز معنا و مفهومی ندارد و چگونه امام علیه السلام می تواند فرزند یس و ذاریات باشد.

پاسخ: مفسرین بزرگ اهل تسنن اذعان نمودند که یس از القاب پیامبر ﷺ است و به معنای "یا محمد" و نیز "یا رجل" که مخاطب، پیامبر ﷺ بوده می باشد و حضرت مهدی عج از این حیث فرزند پیغمبر ﷺ است.

و معنای «والذاریات» را باید با توجه به محتوای سوره ذاریات بررسی کرد. از آنجا که محتوای این سوره را مضامین مهمی همچون توحید، معاد و نبوت در بر گرفته و درباره زندگی پیغمبران و خلفاء الهی صحبت نسبتاً مفصلاً به میان آمده، و از آنجا که این انبیاء، ولایت خداوند را در زمین بر عهده دارند، می توان چنین گفت که این سوره در رابطه با اولیاء خدا و ولایت انبیاء او سخنها گفته است.

از سوی دیگر نیز طبق حدیث غدیر و آیه مباهله و آیه تطهیر و حدیث خلفائی اثناعشر و حدیث ثقلین و حدیث منزلت و...، عترت پاک و طاهره پیامبر ﷺ، اولیاء خدا هستند و ولایت مطلقه او را به عهده دارند و از این جهت است که الذاریات را

۱- جامع البیان ج ۱۶ ابن جریر طبری-تفسیر ابن کثیر ج ۳-تفسیر القرطبی ج ۱۵-الدر المنثور ج ۵ سیوطی-فتح القدير ج ۴ الشوکانی-تفسیر تعالی ج ۵.

کنایه ایی برای معنای ولایت اولیاء خدا و خلفاء و جانشینان او می‌دانیم. لهذا امام مهدی علیه السلام را یابن الذاریات می‌گوئیم، کنایه از اینکه ایشان فرزند کسانی می‌باشد که ولایت خداوند را بر عهده دارند.

سؤال هجدهم: آیا امام زمان علیه السلام می‌تواند فرزند سوره طور و عادیات باشد؟

جمله «یابن الطور و العادیات» نیز ارتباطی به امام زمان علیه السلام ندارد. در این جمله امام به عنوان فرزند سوره طور و عادیات معرفی شده است در صورتی که این مطلب توهمی بیش نیست. پاسخ: در رابطه با این فراز باید ذکر نمود که آنچه از اسناد و روایت وارده در تأیید و تفسیر طور و عادیات در رابطه با اهل بیت علیهم السلام آمده اکثراً در کتب شیعه از جمله اصول کافی، بحار الانوار، خصائل شیخ صدوق و تفاسیری همچون تبیان، المیزان، نمونه و... بیان شده است و این بدان سبب است که اهل سنت، عترت ظاهره رسول خدا و ثقل اصغر ثقلین را رها کردند و کمتر از مکتب امام صادق و امام باقر علیهم السلام ذکر روایت کرده اند

و بیشتر از افرادی همچون ابوهریره کذاب و آمدی تارک الصلاة و معاویه ملعون و یزید فاسق و کافر و عمر بن عاص و سمرة بن جندب شارب خمر و دیگر صحابه کاذب و غیر عادل و غیر ثقہ روایت ذکر کرده‌اند و سفارش پیغمبر صلی الله علیه و آله را در تبعیت از خلفاء اثنا عشر و ثقل اصغر رها کرده‌اند، لهذا پذیرش آنچه درباره اهل بیت و عترت علیهم السلام که در روایات آمده است تنها مبتنی بر تبعیت از ثقلین و پذیرش ولایت ائمه اثنی عشری است.

و اما طبق آنچه در روایات کتب شیعه آمده است «طور» اشاره به شخص امام علی علیه السلام دارد چنانچه از امام رضا علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده: «التین والزیتون» حسن و حسین علیهما السلام هستند و «طور سنین» علی بن ابی طالب علیه السلام است و «هذا البلد الامین» حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد.

از طرف دیگر طبق شأن نزول هایی که در کتب روایی و تاریخی و تفسیر آمده است سوره "والعادیات" وقتی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام را به جنگ ذات السلاسل فرستاد

۱- شواهد التنزیل ج ۲ الحسکانی - خصال شیخ صدوق - بحار الانوار ج ۷، ج ۲۴ - تفسیر المیزان ج ۷ - تفسیر فرات الکوفی و ...

و این بعد از چند مرتبه‌ای بود که عده‌ای دیگر برای نبرد رفته بودند و شکست خورده برگشتند. لذا در مرتبه آخر سپاهی به فرماندهی امام علی علیه السلام روانه جنگ شده و شکست سختی را نصیب دشمن می‌نمایند و عده‌ای را کشته و جمعی را اسیر نمودند و قبل از اینکه علی علیه السلام و سپاه تحت ولایت ایشان نزد پیغمبر برسند جبرئیل به واسطه این سوره خبر پیروزی علی علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله مژده می‌دهد.^۱

حال با توجه به نسبت واژه "طور" به حضرت علی علیه السلام و شأن نزول سوره عادیات^۲ در رابطه با امام علی علیه السلام حضرت بقیة الله صلی الله علیه و آله را یابن الطور والعادیات می‌خوانیم به عبارتی «یابن علی علیه السلام».

سؤال نوزدهم: فراز «ثم دنی فتدلی...» در رابطه با جبرئیل است و ارتباطی به امام زمان علیه السلام ندارد.

جمله «ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسن أو أدنی» نیز از

۱- تفسیر المیزان ذیل آیه - تفسیر مجمع البیان ذیل آیه - تفسیر نمونه ذیل آیه و...
 ۲- عادیات یعنی دویدن به سرعت و مراد از آن در آیه، اسبان دونده ای است که امام علی علیه السلام و اصحابش در جنگ مذکور سوار بر آن بودند.

جملاتی است که سازنده دعای ندبه به معنا و تفسیر آیه مشابه آن توجهی نداشته چرا که صحیح این است که آنچه «دنی فتدلی» و نزدیک و نزدیکتر شده، جبرئیل بوده که به پیامبر نزدیک شده بود نه پیامبر که به خدا نزدیک شده باشد. لذا این آیات درباره جبرئیل است و در رابطه با رسول خدا ﷺ نمی باشد. با این حال چگونه می توان امام زمان ﷺ را فرزند جبرئیل بدانیم! پاسخ: در رابطه با آیه «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» دو تفسیر وجود دارد ولی قبل از آن به معنای اجمالی آیه مذکور و چند آیه قبل و بعد آن می پردازیم:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ»^۱

«پیغمبر هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید * آنچه آورده کلامی نیست جز آنکه به او وحی شده * آنکس که

قدرت عظیمی دارد آن را به پیغمبر آموخته است * همان کس که توانایی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد * در حالی که در افق اعلی قرار داشت (آن را به پیغمبر آموخت) * سپس نزدیک و نزدیکتر شد * تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود * سپس آنچه را که وحی کردنی بود به بنده خود وحی کرد * قلب او در آنچه دید هرگز دروغ نمی گوید.»

تفسیر اول:

آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله را تعلیم داده و شدید القوی بوده و نزدیک و نزدیکتر شده جبرئیل بوده است.^۱

تفسیر دوم:

و تفسیر دوم بیانگر این مطلب می باشد که معلم پیغمبر صلی الله علیه و آله، خداوند بوده و اوست که شدید القوی می باشد و محمد صلی الله علیه و آله به خداوند نزدیک و نزدیکتر شده.

حال به بررسی اشکال های موجود در دو تفسیر می پردازیم تا بتوانیم جواب اعتراض فوق الذکر را بدهیم.

۱- صحیح بخاری ج ۴- صحیح مسلم ج ۱- مجمع البیان طبری ج ۲۷.

ایرادها و اشکالات تفسر اول:

۱- «شدید القوی» به معنی کسی است که تمام قدرتش فوق العاده است و این معنا تنها مناسب ذات پروردگار است و با توجه به آیه «ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذی الْعَرْشِ مَکِیْنٌ»^۱ که در بیان خصوصیت جبرئیل آمده، شاهدیم که لفظ «ذی قُوَّةٍ» آمده است و معنای «قُوَّةٍ» که مفرد و نکره است با «شدید القوی» بسیار تفاوت دارد به عبارتی «قُوَّةٍ» یعنی قدرت کم و جزئی ولی «شدید القوی» قدرت عظیم و گسترده، و با توجه به این معانی هرگز نمی‌توان گفت که مراد از شدید القوی جبرئیل است.

۲- در بیان آیات چنین آمده است «ثم دنی فتدلی * فکان قاب قوسین اودنی * فأوحی الی عبده ما أوحی» یعنی: نزدیک و نزدیکتر شد تا اینکه فاصله به اندازه دوکمان یا نزدیکتر شد * سپس به بنده و عبد خود آنچه را که وحی کردنی بود وحی نمود.

اگر منظور از آیات را «جبرئیل» بدانیم با یک اشکال

بزرگ مواجه خواهیم شد و آن اینست که در «عبده» مرجع ضمیر جبرئیل خواهد شد و این اشتباه بزرگی است لذا نمی-توانیم بگوئیم که "جبرئیل به محمد ﷺ نزدیک و نزدیکتر شد و به بنده خود آنچه را که وحی کردنی بود وحی نمود!" بلکه باید چنین معنا کرد که "محمد ﷺ به خدا نزدیک و نزدیکتر شد و خداوند به بنده خود آنچه را که وحی کردنی بود وحی نمود."

۳- در آیات قرآن هرگز جبرئیل به عنوان معلم انبیاء معرفی نشده بلکه خداوند، تنها معلم انبیاء بوده است و خداوند است که لفظ «علمه» به او باز میگردد و مؤید این مطلب آن است که بلافاصله لفظ «شدید القوی» آمده یعنی کسی که قدرت عظیم و گسترده ای دارد معلم پیغمبر ﷺ بود و این معنا، خاص کسی به جز خداوند قادر متعال نیست، لذا جبرئیل، تنها، واسطه وحی بوده است.

ایراد و اشکال تفسیر دوم:

و اما اشکالی که در تفسیر دوم وجود دارد اینست که در این تفسیر بوی تجسم خداوند وجود دارد و گویی محدود

کردن خدا به مکان است. اما با استناد به آیه یازدهم «ما کذب القواد وما رأی» به این مهم دست می یابیم که دیدن و رؤیت، قلبی و معنوی بوده، و نه مادی.

لذا روشن است که قرب و دنو و نزدیکی پیامبر به خدا قربی معنوی و روحانی بوده، نه جسمی. به عبارتی پیامبر به مقام خدا نزدیک شده و با این معنا دیگر نمی توان گفت که برای خداوند جسمیت قائل شده ایم.

در ضمن با وجود این آیه اگر بخواهیم بگوئیم معلم پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل بود و او بوده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک و نزدیکتر شده باید گفت که رؤیت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به جبرئیل نیز رؤیتی روحانی و معنوی بوده، نه جسمی و مادی! و این خلاف آیات و روایات است. چرا که همگان اذعان دارند پیغمبر صلی الله علیه و آله، عیناً و جسماً جبرئیل را دیده است.

در نتیجه تفسیر دوم از اشکال فوق میراست و آنچه ثابت است اینکه معلم پیغمبر صلی الله علیه و آله خداوند شدیدالقوی بوده و این

حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده است که به مقام والای ربوبی نزدیک و نزدیکتر شد و خداوند آنچه را وحی کردنی بود بر بنده خود محمد صلی الله علیه و آله وحی نمود و محمد صلی الله علیه و آله این مقام را قلباً و حساً درک کرده بود. لذا امام زمان علیه السلام فرزند پیامبری بوده است که، «دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو نى دنوا و اقتراباً من العلی الاعلی».

سؤال بیستم: آیا فراز «خلقته لنا عصمة و ملاذاً» مخالف آیات قرآن است؟

جمله «خلقته لنا عصمة و ملاذاً» بدین مفهوم که امام زمان علیه السلام پناه امت است خلاف آیات قرآن می باشد، زیرا خداوند در قرآن به پیامبر خود می گوید: «و ما جعلناک علیهم حفیظاً» یعنی ما تورا حافظ و پناه امت قرار ندادیم. یا این حال پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پناه امت نبوده چه رسد به امام زمان علیه السلام!

پاسخ: در پاسخ به این شبهه باید گفت که هر یک از انبیاء وظیفه خاصی داشتند. بعضی از انبیاء صاحب شریعت و کتاب و منبع احکام الهی بودند و برخی دیگر مروج شریعت پیغمبر قبلی، و پیغمبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله علی رغم اینکه دارای

شریعت و کتاب بودند، هم نبی بود و هم امام و رهبر امت. از طرف دیگر امامان بعد از او نیز هر یک برنامه خاصی داشتند و دارند، برای مثال امام علی علیه السلام مجبور به مدارا بودند و امام صادق علیه السلام مأمور به تعلیم طلاب در سطحی گسترده و امام زمان علیه السلام پناه امت است. همچنانکه در روایات بسیاری از کتب اهل سنت بدین معنا اشاره شده است:

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجورًا»^۱
 لذا طبیعی است زمانی که جهان مملو از ظلم باشد مجری عدل و عدالت پناهی است برای جهانیان.

و اما آیه‌ای را که معترض به آن استدلال کرده است «و ما جعلناک علیهم حفیظاً» مبنی بر اینکه پیغمبر حافظ و پناه امت نیست محلی برای اعتراض ندارد زیرا معترض آیه را ناقص آورده و انتهای آن را سند خود قرار داده و در صورتی که متن کامل آیه چنین است:

«... و أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا

۱- صحیح ابن ماجه با خروج المهدی- صحیح ابی داود کتاب المهدی- مسند احمد ج ۳- مستدرک الصحیحین ج ۴- اسد الغابه ج ۱ ابن اثیر.

جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوكِيلٌ^۱

یعنی ای پیامبر از مشرکین روی برگردان * و اگر خدا نمی‌خواست مشرک نمی‌شدند و ماتو را حافظ و وکیل آنها قرار ندادیم.

لذا مقصود از آیه این است که پیامبر حافظ و پناه مشرکین نبوده و این امری بدیهی است. چرا که حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای هدایت آمده است و ایشان را با گمراهان کاری نیست چه رسند بدین که پناه آنان شود و او تنها، شفیع و پناه مؤمنین امت اسلام می‌باشد، همچنان که نوح علیه السلام مؤمنین امت را با ورود به کشتی از غرق شدن نجات داده و پناه امت خود شدند.

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

منابع و ماخذ:

منابع اهل سنت:

- صحيح بخارى - دار الفكر، بيروت ١٤٠١ هـ
- صحيح مسلم - دار الفكر، بيروت
- سنن ترمذى - دار الفكر، بيروت ١٤٠٣ هـ
- سنن ابى داود - دار الفكر، بيروت ١٤١٠ هـ
- سنن ابن ماجه - دار الفكر، بيروت
- مسند احمد بن حنبل - مطبعة دار صادر، بيروت
- سنن الكبرى بيهقى - دار الفكر، بيروت
- خصائص النسائى - مكتبة نينوى الحديثة
- شرح صحيح مسلم ، النووى - دار الكتاب العربى، بيروت ١٤٠٧ هـ
- روح المعانى، الآلوسى
- تفسير ابن كثير - دار المعرفة، بيروت ١٤١٢ هـ

الكشاف زمخشری

- الدر المنتور سیوطی - مطبعة الفتح، جدة ١٣٦٥ هـ
- تفسیر القرطبی - دار أحياء التراث العربی، ١٤٠٥ هـ
- تفسیر الكبير ، فخر رازی - دارالفکر بیروت ١٤٠٥ هـ
- جامع البيان ، ابن جریر طبری - دارالفکر بیروت ١٤١٥ هـ
- فضائل الصحابة، أحمد بن حنبل - دار الكتب العلمية، بیروت
- المعجم الكبير، الطبرانی - دار أحياء التراث العربی، طبعة الثانية
- معجم الصغير الطبرانی - دار الكتب العلمية، بیروت
- الايوسط الطبرانی - دار الحرمین ١٤١٦ هـ
- شواهد التنزيل الحسکانی - مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، ايران
- الجامع لأحكام القرآن، القرطبي
- مناقب الإمام عليّ (عليه السلام)، ابن مغازلي
- میزان الاعتدال الذهبي - دار لمعرفة، بیروت ١٣٨٢ هـ
- سير أعلام النبلاء الذهبي - مؤسسة الرسالة، بیروت ١٤١٣ هـ
- فتح القدير الشوكاني - مطبعة عالم الكتب
- تحفة الأحوذی، المبارکفوری - دار الكتب العلمية، بیروت ١٤١٠ هـ
- مستدرک الحاكم - دار المعرفة، بیروت ١٤٠٦ هـ
- تهذيب التهذيب ، ابن حجر - دارالفکر، بیروت ١٤٠٤ هـ

- اسد الغایة ، ابن اثیر
الصواعق المحرقة ابن حجر مکی
البدایة والنهاية، ابن کثیر - دار احیاء التراث العربی ۱۴۰۸ هـ
تاریخ الخلفاء سیوطی
تاریخ طبری - مؤسسة الأعلمی، بیروت
الاصابه فی تملیز الصحابه، عسقلانی - دار الکتب العلمیة، بیروت
۱۴۱۵ هـ
المطالب العالیة ابن حجر العسقلانی
الجامع الصغیر سیوطی - دار الفکر، بیروت ۱۴۰۱ هـ
مصنف ابن أبی شیبة - دار الفکر، بیروت ۱۴۰۹ هـ
السنن الکبری النسانی - دار الکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۱ هـ
تذکرة الخواص الائمة سبط بن جوزی
جوامع السیر ابن حزم
فیض القدر، المناوی - دار الکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۵ هـ
منهاج السنة، ابن تیمیة
رأس الحسین، ابن تیمیة
التاریخ الکبیر، بخاری - مکتبة الاسلامیة، دیار بکر
نیل الاوطار، الشوکانی - دار الجلیل، بیروت ۱۹۸۳ م

انساب الاشراف، البلاذري - مؤسسة الأعلمی، بیروت ١٣٩٤ هـ
الكامل فی التاريخ، ابن اثیر - مكتبة القدسی، قاهره ١٣٥٦ هـ
الذخایر العقبی الطبری - مكتبة القدسی، قاهره ١٣٥٦ هـ

منابع شیعه:

خصال شیخ صدوق - جامعة المدرسين فی الحوزة العلمیة، قم
بحار الانوار - مؤسسة الوفاء، بیروت ١٤٠٣ هـ
تفسیر المیزان - مؤسسة النشر الاسلامی، قم
تفسیر فرات الكوفی - التابعة لوزارة الثقافة والارشاد، طهران
١٤١٠ هـ

تفسیر مجمع البیان - مؤسسة الأعلمی، بیروت ١٤١٥ هـ
تفسیر نمونه - آیت الله مكارم شیرازی
معالم المدرستین سید مرتضی عسکری - مؤسسة النعمان، بیروت
١٤١٠ هـ

با دعای ندبه در پگاه جمعه

مودة اهل البيت - مركز الرسالة (الشیعی) ١٤١٩ هـ